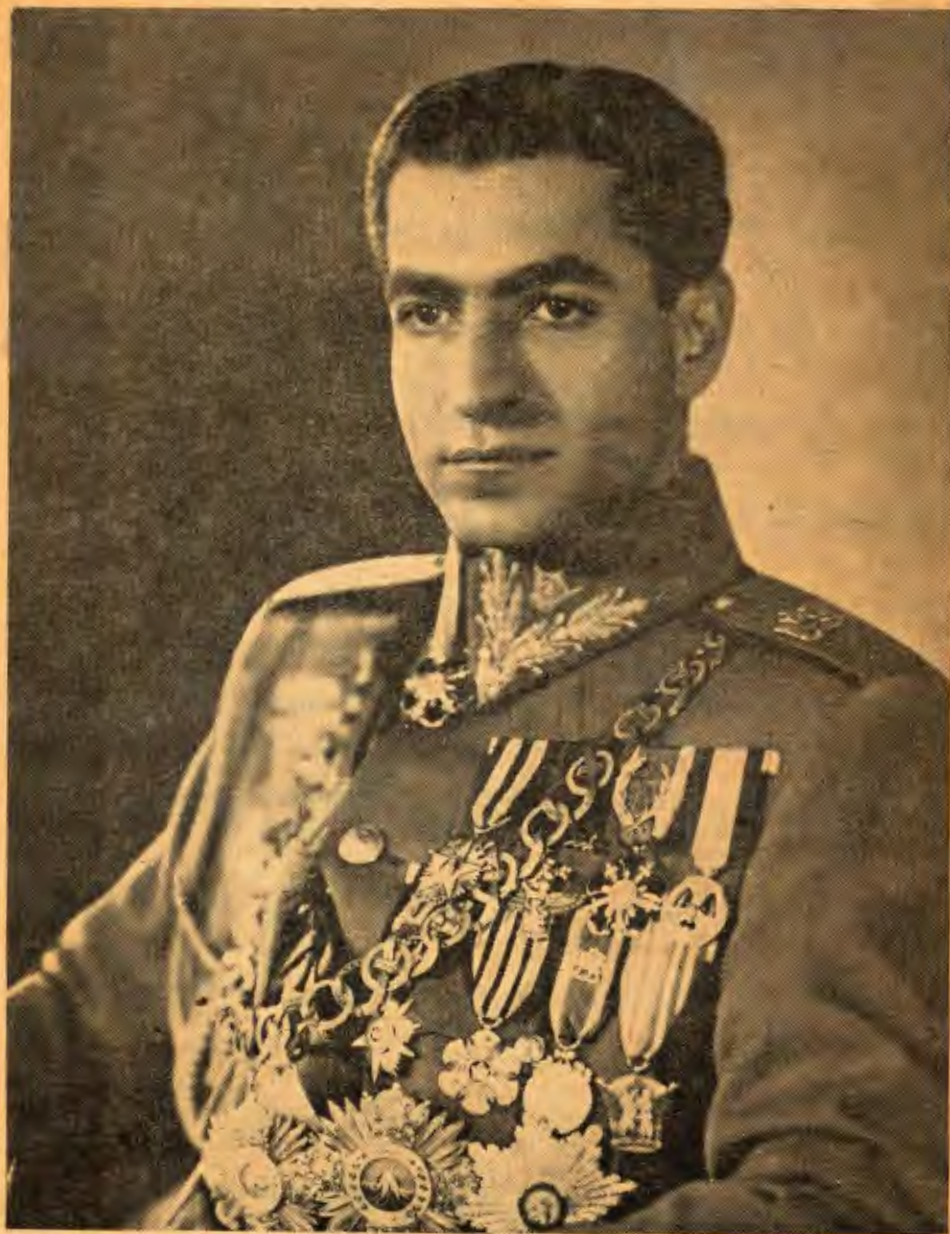


مادی کریمی
H. KARIMI

خدا شاه مبین



اولی حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه دانش پرور ایران

شاهی که ملک و ملت از او شادمان بود لطفش بتن جهان ادب را چو جان بود

بنام خدا

در بهار ۱۳۳۷ که کوه و صحرا منظره سحر آسائی داشته فضای باغ
و بستان از بوی عنبر و مشک معطر و دشت و هامون پر از نقش و نگار
و زیبایی های طبیعت بود این مشتاق در بحر عمیق عشق شناور گشته همچنان
گاه که اسیر کهر با باشد از مناظر دلربای طبیعت که منبع الهام شاعران با
قریحه است استفاده کرده بکمک خداوند بزرگ و اجداد طاهریتم در سایه
اعلی حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب و دانش پرور
ایران ششمین تألیف خود را بنام دیوان « ناهید » که مشتمل بر نظم و نثر
است بطبع رسانیده تقدیم هم میهنان عزیز مینماید .

قبل از مقدمه این کتاب اعطاء و تشویق شاهانه را زینت صفحات آن
قرار میدهد .

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»



تشویق شاهانه

۷۷۲۱
۹/۱۱

بانود کترس مریم میرهادی -

کتابیکه تحت عنوان ((خاطرات لندن)) تالیف ویک نسخه

تقدیم نموده بودید از لحاظ انور شاهانه گذشت و خاطر مبارک ملوگانه

از ملاحظه آن مسرور و مشعوف گردید -

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

۲۲



آستان قدس

تقدیم کننده فاضله محترمه دکتر مریم میرمادی

تقدیمی یک جلد خاطرات لندن

خطی - سطری - سال تحریر کتاب - عدد اوراق - جلد

طول - عرض

چاپی سربی محل چاپ تهران سال چاپ ۱۳۳۶ چاپ جلد

مؤلف دکتر مریم میرمادی موضوع کتاب تایخ

تقدیمی فوق مطابق شرح ورقه حاضر تحویل کتابخانه آستان قدس گردید و شماره ۲۲۸۹۱ ضبط گردید

بیس اداره کتابخانه آستان قدس

الکمال

صنعت و خلوص عقیدت جناب عالی بدر بار و لایتمدار موجب کمال خرسندی و امید است این تقدیمی پیشگاه مبارک سلطان سر مراد رضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء مورد قبول و عنایت قرار گیرد.
نایب تولیت عظمی



تشویق شاهانه

۳۸/۱۱/۴۴

بانـــــــود کسر مرستم میرهادی ۰

از اشعاریکه بمناسبت روزه ابهمــــن

سروده و تقدیم داشته بودید خاطر مبارک ملوکانه

قرین مسرت و خشنودی گردید ۰

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

دیوان ناهید

مشمول بر نظم و نثر

تألیف

و

تصحیف

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضوانجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

نویسنده روزنامه «ندای زنان»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

تیر ماه ۱۳۳۷

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۱	مقدمه
۹	در توحید
۱۰	در مدح و منقبت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
۱۱	در مدح و منقبت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام
	بمناسبت میلاد باسعادت سرور مجاهدین شاهنشاه شهیدان حضرت
۱۲	سید الشهداء (ع)
۱۳	مناجات
	تقدیم بروح بزرگوار پدر دانشمند مرحوم سید علی اکبر رفعت نظام
۱۴	(امیر طومان)
۱۵	تقدیم بروح مرحوم سرهنگ سید ابوالقاسم میرهادی عموی بزرگوارم
۱۶	مقام عالم
۱۷	چکامه
۱۸	مقام مادر
۱۹	مادر
۲۰	دانش پروری
۲۱	پند

صفحه

موضوع

۲۲	خون عامل روح حیوانی است
۲۴	روح چیست
۲۵	خواب
۲۶	خواب شیرین
۲۷	بیداری
۲۸	بهداشت
۲۹	وصف الحال من
۳۱	بخت من
۳۲	فلاح
	بمناسبت بازگشت اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه
۳۳	محبوب ایران
۳۴	شبهای تنهائی
۳۵	فدائی شاه
۳۶	عروس سازمان
۳۷	آتش
	بمناسبت مراجعت موکب اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
۳۸	شاهنشاه محبوب ایران
	بمناسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
۳۹	شاهنشاه عظیم الشان ایران

موضوع	صفحه
هنر	۴۰
بمناسبت جشن هزاره فیلسوف عالیمقام اسلام و شرق بویژه ایران	۴۱
مرغ حزین	۴۲
پند	۴۳
هدیه عاشق	۴۴
موج دریا	۴۵
فرومایگان	۴۶
عیب	۴۸
دختر اهوازی	۴۹
دعای گشایش	۵۱
الکتاب خیر رفیق واعز صدیق لایطلب اجرا ولا یکلف امرأ	۵۲
هجر	۵۳
رمز عشق	۵۴
دل من	۵۵
بمناسبت روز نجات آذربایجان یا ۲۱ آذر بدست توانای اعلیحضرت	
همایون شاهنشاه محبوب ایران	۵۶
بمناسبت شرکت در ششمین کنگره ۱۳۳۶ پزشکان رامسر	۵۸
مشکل	۶۰

موضوع	صفحه
ناله عاشق	۶۱
عید آمد	۶۲
ای نازنین	۶۳
کشور گل	۶۴
رقیبان	۶۵
فغان	۶۶
فکاهی	۶۷
در راه لندن	۶۹
دیشب	۷۱
بیاد دوران تحصیل ۱۳۳۴ در اروپا	۷۲
ای وطن	۷۳
چکامه بهاری	۷۵
گاردنس آف نیوپلس	۷۶
زادگاه شکسپیر در استراتفرد آن - اون	۷۸
باعدهای از هم دوره‌های تحصیلی در دانشگاه اکسفرد	۸۰
در مقابل رودخانه تیمز در اکسفرد	۸۱
در کنار رود تیمز	۸۳
همتون کورت گاردنس	۸۵

موضوع	صفحه
عکس من	۸۷
کیو گاردنس یاب هشت برین	۸۸
منظره زیبائی از « فولکستون »	۹۰
هیئت مدیره کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن در فولکستون	۹۲
مقام پزشکان فولکستون	۹۳
بیاد وطن	۹۴
مهر وطن	۹۵
بمناسبت تولد اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه	
محبوب ایران	۹۶
سوختن	۹۷
بمناسبت روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴	۹۸
تجلیل از روح احياء کننده زنان	۹۹
جان جهانی	۱۰۱
دلم سوی تو بود	۱۰۲
عشق وطن	۱۰۳
در انجمن ادبی « ناهید »	۱۰۴
پانزده بهمن	۱۰۵
بزم ادب	۱۰۶
شاه - وطن	۱۰۷
عمر گذشته	۱۰۸
خدا - شاه - میهن	۱۰۹

صفحه	موضوع
۱۱۰	کشور جم
۱۱۱	انتظار
۱۱۲	نگارنده در ۱۳۲۶ موقع دفاع از حقوق بانوان
۱۱۳	حق گرفتنی است - نبرد زنان
۱۱۴	جهان دنی
۱۱۵	پروانه
۱۱۶	قمار عشق
۱۱۷	برای انسان مصمم شکست باعث تزلزل افکار نمیشود بمناسبت تعمیم و تعلیم و تربیت عمومی در سراسر کشور بامر شاهنشاه محبوب
۱۱۸	
۱۱۹	پند
۱۲۰	دارو
۱۲۱	دل شکسته
۱۲۲	ماه مقتّع یا قمر مصنوعی
۱۲۳	ماه سنام
۱۲۴	سرنوشت
۱۲۵	مهر میهن
۱۲۶	فکاهی
۱۲۸	الکل
۱۲۹	مضار الکل
۱۳۰	شیر

صفحه	موضوع
۱۳۱	دوری
۱۳۲	نامه
۱۳۳	صنما
	بمناسبت بازگشت موكب مبارك اعلىحضرت همايون محمد رضا شاه
۱۳۴	پهلوی شاهنشاه محبوب ایران
۱۳۵	جان برافشانید
۱۳۶	تقریظهای جراید وزین تهران وشهرستانها
۱۳۷	بقلم دانشمند محترم
۱۳۸	بقلم یکی از فضلاء و شعرای نجف
۱۳۹	نقل از روزنامه شریفه اطلاعات
۱۴۰	نقل از روزنامه شریفه پارس
۱۴۱	نقل از روزنامه شریفه آذرین
۱۴۲	نقل از روزنامه شریفه رستاخیز عدل
۱۴۳	خلاصه‌ای از روزنامه شریفه پرچم خاور میانه
۱۴۵	نقل از روزنامه شریفه شیپور
۱۴۶	نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان
۱۴۷	نقل از روزنامه شریفه تجدد ایران
۱۴۸	نقل از روزنامه شریفه آرام
۱۵۲	نقل از روزنامه شریفه سایبان
۱۵۴	نقل از روزنامه شریفه نور خراسان
۱۵۶	نقل از روزنامه شریفه نورایران

موضوع

صفحه

۱۵۷	نقل از روزنامه شریفه آذربادگان
۱۵۹	نقل از مجله شریفه ارگان حزب خدا
۱۶۰	خواهر فاضله گرامی
۱۶۲	بمناسبت روز تاریخی نیمه بهمن ۲۷
۱۶۳	چکامه مدیر محترم روزنامه حلاج
۱۶۴	مکتب دکتر مریم
۱۶۵	خاطرات لندن یا مشاهدات « ناهید »
۱۶۶	انجمن ادبی « ناهید »
۱۶۷	بیوگرافی دکتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید »
۱۷۵	شاعری
۱۷۶	لطف خدا
۱۷۷	سفر
۱۷۸	عکس تو
۱۷۹	گل و بلبل
۱۸۰	شب تیره
۱۸۱	رباعی - ادای دین
۱۸۲	منظره قبل از طلوع صبح تابان در اصفهان
۱۸۳	دانش
۱۸۴	عکس نگارنده

مقدمه

دانای مطلق خدا و فصل اول علوم خداشناسی است اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه .

اگر با نظر دقت بکنه خلقت بشر پی بریم همانطور که حکما و دانشمندان از شرح و بسط آن عاجز مانده‌اند منهم باقلم ناتوان خود نمیتواند يك مبحث بزرگ علمی را در ردیف مقدمه این کتاب در سطور مختصری بگنجاند پس از اینجا شروع مینمایم که حضرت باری تعالی عزّ اُسمه را در خلقت انسان میتوان شناخت .

یعنی هر کس خود را شناخت خدا را میشناسد باین معنی که از روی عجیب‌ترین امور عالم که عبارت از طرز سازمان خلقت بشری است بکمک علوم تشریح و فیزیولوژی که عقول کامله از حقایق آن در شگفت میباشند میتوانیم خود و خدا را بشناسیم .

چشم

باید دید چشم چه دستگاهی است و بنیاد آن چه بینائی است که کوهی در فضای آن می‌گنجد بدون اینکه از کوه کاهی بر فضایش افزایش ؟!

حال باید اذعان نمود بقدرت کامله و حکمت بالغه صانعی که در پرده‌های مختلف چشم که رشته از آب و اعصاب بیش نیست روشنائی و نور بینائی به بندگان

خود اعطا فرمود تا دنیا و مافیهای آن که عبارتند از کوه‌ها ، دره‌ها ، تپه‌ها ، دشت‌ها ،
چمنها ، زمینها ، گلها ، نقاشیها ، صور دلربا ، بدی‌ها ، خوبیها ، و غیره را به بیند
حال آنکه حجم مرکزی و کانون این بینائی يك عدسی بیش نیست !!

معما

زین معما هر زمان در حیرتم هر زمان افزوده حیرت فکرتم
ماتم از این پرده‌های پر ز آب نور چون بخشد بچشم شیخ و شاب!
پرده و اعصاب و آب آنگاه دید روشنی زین پرده چون گردد پدید
پرده‌هائی را که در وی راه نیست کس چه میداند که پشت پرده چیست
ترسمش « ناهید » درماند خیال زین ره پرپیچ و خم گردد ملال

ابرو و مژگان

ابرو و مژگان چه رموزی است که مادام‌العمر بيك اندازه ويك روش جلوه‌گر
بوده يکي هلال آسا بجای حاجب و زیبائی و دیگری مانند لشکر نظام برای حفاظت
چشم صف‌آرایی شده این همان قدرت مشاطه‌ازلی است که هر دو را برای آرایش و
پیرایش چشم زینت بخش صورت قرار داده .

زبان و گوش

زبان این عضله كوچك چگونه گویا و گوش چه كارخانه ایست كه شنوا است؟!

پس باین حقیقت چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا باید پی برده تصدیق

نمود كه داستانی است كه ما را مات و متحیر میسازد .

همچنین ذائقه و لامسه و شامه مطالبی است كه قوه ادراك انسانی از فهم آن

عاجز است .

قوه متخیله

قوه متخیله چه کیفیتی است كه تمام امور زندگانی بشر منوط بتحریرك و

طرز تفكر اوست یعنی همین طرز تفكر است كه پیدایش برق و اتم و ایجاد هزاران

اختراعات و اكتشافات ملت های متمدنی و زنده دنیا مولود کیفیت اوست .

دوران خون

دوران خون چه سپاه منظمی است كه قلب را مأوای خود قرار داده دائم در

عروق و شرائین پای تا بسر در گردش و دوران است و آنی از گردش خود منفك

نمی باشد اگر چنانچه دقیقه از دوران باز ماند جسم انسانی لاشه محض شده بی جان و

قلب تهی مینماید .

خون



سپاه خون که بانسان روان دهد بسیار

چوهست دائم وقائم بشهر تن سیار

حساب لشکریانش ز حد فزون باشد

شمار گلبول خون را بود فزون بشمار

بذره بین تفحص نگر بیک قطره

بشش کرور رسد از عساکر جرّار

بروز و شب همه حاضر برای خدمت تن

دهد غذا و انرژی چودایه غمخوار

مدام این دوران را ز کار فارغ نیست

اگر که شخص به مستی بود و یا هشیار

همیشه فکر تن است و بکار خود مشغول

اگر بخواب بمانی و یا شوی بیدار

و گر ز خدمت خود اندکی شود غافل

بدن شود به مثل همچو لاشه مردار

به بین چگونه منظم همواره لشکر تن

مدام در پی کارند و عاقلان بیکار

نگر که غیر خدا در میانه نیست کسی

در این دیار نباشد بغیر او دیار

هر آنکه خود نشناسد خدای نشناسد

مگوی یار که باشد ز زمره اغیار

حقیقتی است به بینید یا اولی‌الالباب

دلالتی است به سنجید یا اولی‌الابصار

ز راه صدق چو « ناهید » حق پرستی کن

بقدرتش بدل و جان همی نما اقرار



حافظه

حافظه چه قوه‌ایست که مجموع مطالب را از اوان جوانی تا زمان پیری آنچه دیده و شنیده و خوانده با گفتار و کردار و افکار گوناگون در کتابخانه حیرت آمیزش ضبط نموده در هنگام ضرورت و لزوم هر لغت و یا هر صوری را که بخواهد بدون تأمل میگوید؟!

تصور میکنید فضای این قوه چقدر وسعت دارد که اینهمه مطالبی را که در هزاران دفاتر نمی‌گنجد ضبط میکند؟
آری کدامین منشی زبردستی است که بتواند از عهده ضبط و تحریر آنهمه لغات و صور مختلفه برآید؟!

اینجاست که وصف و بیان از کمیت و کیفیت آن عاجز است .

حنجره

حنجره که بتوسط آن صوت و نغمات و آوازهای مختلف دلپذیر و الحان مؤثر زیبا شنیده میشود عضو کوچکی از اعضاء بدن بیش نیست تا کنون محترم عین علم موسیقی با آلات و ادوات گوناگونی که برای تکمیل علوم موسیقی ساخته و سروده اند هیچیک از آنها نتوانسته است بانوای روح بخش حنجره برابری نماید .

قوه جاذبه = ذائقه و لامسه

قوه جاذبه و ذائقه و لامسه و محله خادم تن هستند و ما را از چگونگی اعمال فیزیولوژی مطلع میسازد .

خوف و رجاء

خوف و رجاء چه مفهومی است که همیشه جان گذار و امیدش فرح افزا است .

سبعیت و غضب

سبعیت و غضب که مولود آن شهوت و فساد اخلاق است مسئله ایست که عنان اختیار را از کف ربوده بشر را به بدبختی و نیستی سوق میدهد .

غم و اضطراب

غم و اضطراب عوالمی است که انسان از تحمل آن عاجز و ناتوان بوده و همین اضطراب است که برشته حیات بشر لطمه بزرگی وارد نموده مولد بیماریهایی میشود که هیچ پزشک ماهری نمی تواند بیمه و یا تدابیری نماید .

سعادت و شقاوت

سعادت و شقاوت چه موضوعی است که همواره ما را بازیچه و دستخوش خویش نموده یکی را باوج عزت و دیگری را به حضيض ذلت سوق میدهد . **تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبِيدُكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** .

حیا و عفت

حیا و عفت چه امری است که اختیاری نبوده جزو حالات انسانی بشمار میرود.

حماقت و ابله‌ی

حماقت و ابله‌ی چه مرحله‌ایست که بشر را فرسخها از عوالم انسانیت و سعادت دور و به پرتگاه ذلت و فلاکت رهسپار میدارد چنانچه جدّ بزرگوار حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید :

احمق بوسیله حماقت بیشتر از مردم به کار گناه میکند .

حرص و طمع

حرص و طمع چه متاعی است که در انتظار مردمان دون صفت ممدوح و نزد ارباب کرم خوار و مردود است .

بنا بر این هر يك از قوای محیر العقول ذکر شده موضوعی است که حکماء و فلاسفه و عقلای عالم از درك حقایق و ماهیت آن بعجز خود معترفند .

این انسانی که اشرف مخلوقات بشمار میرود با توسل بعلوم گوناگون و رسیدن بارتقاء و مدارج عالیّه بادهوی اقتدار و رهبری عوامل وجود و تسخیر قوای طبیعت هنوز قادر باختراع اسبابی نگردیده که قوه بینائی و یاشنوائی داشته باشد .

پس آن خدائی را که خالق این قوا و گرداننده این دستگاه است باید با عین الیقین شناخت .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

بدیهی است هر کس دانش و بینش او بحدی رسد که خود را بشناسد خدا را هم خواهد شناخت . مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .
زیرا با بی خبری از خویشتن خدا را نتوان شناخت .

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

مدیر روزنامه «ندای زنان»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»

در توحید

هر چه جوئی جزره حق باطل است	هر چه پوئی جز رهش بی حاصل است
هر که از خود نگذرد در راه او	از طریق عقل دور و جاهل است
خالق ارض و سما یکتا خداست	هر که رخ برتابد از وی غافل است
آنکه میجوید طریق راستی	در بهشت جاودانی واصل است
آری ای «ناهید» با تقوای دهر	آنچه خویهاست در تو کامل است

در مدح و منقبت حضرت محمد بن عبدالله

صلی الله علیه و آله

تا که خدائی کند خدای محمد	دست من و دامن ولای محمد
عالمیان را بهر زمان بزبان است	از ره عز و شرف ثنای محمد
ماه و خور و عرش و فرش لوح قلم را	داد بقا ایزد از بقای محمد
عالم و عارف کسی بود که بداند	قدر محمد هم اوصیای محمد
قصه لولاک را چنانکه ببدانی	خلقت عالم شد از برای محمد
مکه و مروه صفا و زمزم کوثر	اینهمه پیدا شد از صفای محمد
پادشهان با علو جاه و جلالت	جمله عبیدند در سرای محمد
جنت رضوان و قصر و حوری و غلمان	روز جزا کمترین عطای محمد
حافظ «ناهید» جدّ اوست که باشد	عاشق و مشتاق بر لقای محمد



در مدح و منقبت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام

شهی که مدح او خدا بقول «هل ائی» کند کجا تواندش کسی که مدح یا ثنا کند
نمیتواند این زبان که وصف او ادا کند کس ارنه اش ثنا کند خرد از او ابا کند
اگر چه ذره ئی توان بیان آفتابرا

احاطه کرده علم او زمین و هم زمانه را که علم و قدرتش بود ز علم و قدرت خدا
چگونه وصف او کنم که اوست فخر ماسوی چو هست ایزدست او بیازوی جهان گشا
بگردن فلک نهد ز کهکشانش طنابرا

هماره است قدرتش بر آسمان علم زند هماره ذوالفقار او ز خون خصم دم زند
ملك بلوح نه فلک بنام او رقم زند بسوی ملك نیستی عدوی او قدم زند
بشأن او بهر ورق نظاره کن کتابرا

نوای علی مرتضی که مظهر خداستی بهر مدیح و منقبت که خوانمت سزاستی
توئی که خالق را بحق همیشه رهنماستی تو منبع مکارمی تو مظهر صفاستی
رخت گشود بر جهان، بهشت هشت بابرا

مسیح دم شها بین بمریم فکار خود که از ثنا و مدحمت فزوده اعتبار خود
زدست داده در رخت بعشق اختیار خود بگو که خصم بدمنش رود بسوی کار خود
بآب ره برد چو کس چه میکند سرابرا

بمناسبت میلاد با سعادت سرور مجاهدین شاهنشاه شهیدان خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء (ع)

تجلی از ازل نور حسینی شد بوالائی
که داده جلوۀ آن روی گیتی را تجلایی
حسین ای مظهر یزدان دو عالم از تو آناری
بحق خالق یکتا که در هر چیز یکتائی
حسین از تو نمایان است نور حق بهر معبد
تو جان مصطفائی زانکه والاثر ز والائی
صف محشر شفاعت از تو میخواهند بد خواهان
شود تابان جهان چون طلعت فرخنده بنمائی
بعالم گشت پیدا شورش و غوغا
ز میلادت خدا منت نهاد ای شه بدنمائی
همه با نام نامی تو دلشاندند در عالم
تو دین را داده ای رونق به پنهانی و پیدائی
سرشت آب و گلم را حضرت بیچون بعشق تو
از این رو جز تولای توام نبود تولائی
مرا ایمان توئی مذهب توئی طاعت توئی ای شه
تورا دارم نباشد گری مرا دنیا و عقبائی
مرا مهر تو بس از هر دو عالم ای شه خوبان
بدل دیگر چه غم باشد که دارم چون تو مولائی
مرا خود افتخار این بس که فرزند توأم آری
نخواهم جز سر کویت بهشت ارهست ماوائی
بلی «ناهید» دارد این شجاعت را ز جد خود
کز آسیب غم دوران ندارد هیچ پروائی

مناجات

الهی بخون گلوی حسین	بموی وبه خوی و بروی حسین
بهریک شهیدان کرب و بلا	بآن کشته گسان داده سر برملا
بحق حسین و علی اکبرش	که درخون فتاد آنچنان پیکرش
بطفل صغیر علی اصغرش	که بشکافت از تیر کین حنجرش
الهی به زینب بزرگ زن	که افکند شوری بدهرازیان
بآه یتیمان آل رسول	که دارند نزدت مقام قبول
به چشمان گریان بنت بتول	بسوز دل زار دخت رسول
مکن بنده را بدوران تو خوار	باکرام خود حاجت ما برآر
مهمین کشورم را تو پاینده دار	شهنشاه ایران زمین زنده دار
بلطف تو « ناهید » امیدوار	بتوفیق دریابش ای کردگار



تقدیم بروح بزرگوار پدر دانشمند
مرحوم سید علی اکبر رفعت نظام (امیر طومان)

حیات جاودانی

بنگر که در اول جوانی	در عین نشاط و کامرانی
بگذشته ز تنگنای الفاظ	پی برده بعالم معانی
در چشم چه عصمتی نمایان	در قلب چه حکمتی نهانی
پیر خردم شده است رهبر	در عهد شباب زندگانی
روح ادب و روان دانش	با جسم چو گشته توأمانی
تابنده چو اختر فروزان	رخشنده چو مهر آسمانی
مقصود مرا از این حقیقت	پی بردن اگر نمی توانی
بیتی دوسه خود بر آن فزایم	تا مقصد من کنون بدانی
من زاده رفعت جلالم	هم ماه سپهر مهربانی
نور خردم بچرخ چارم	باقی بحیات جاودانی
جان در ره علم می سپارم	زانرو که مراست یار جانی
« ناهید » توئی تو در زمانه	آسوده ز آفت زمانه‌ی



منظومه زیر را روزی که در ۱۳۱۹ کنار
عم بزرگوارم مرحوم سرهنك سيد -
ابوالقاسم میرهادی که سمت پدری نسبت
به نگارنده داشتند نشسته سروده‌ام
اینك تقدیم بروحشان مینماید:

عید رمضان

صبح عید است و هوا مشک فشان است همی
باد خوش بوی بهر سوی روان است همی
بلبلان نغمه سرایند بصد وجد و شغف
لاله دارد به چمن ساغر گلرنگ بکف
عارف و عامی از این عید همه دلشادند
فارغ از غصه و از بند تعب آزادند
پای کوبان زطرب رقص کنان پیرو جوان
که فرح بخش بود مقدم عید رمضان
من و عمم بتماشای طبیعت مشغول
نبود سیرو تماشای جهان نامعقول
چون جوانی بخوشی میگذرد ایامش
گشته «ناهید» خوش از گردش صبح و شامش

مقام عالم

رهبر مردان عالم عالم است	زانکه عالم درد و عالم حاکم است
عالم دانا بسان جان ماست	جان چه باشد بلکه او جانان ماست
گر نباشد عالمی در عالمی	فرق با حیوان ندارد آدمی
عالم آن باشد که اندر خیر و شر	با خبر سازد تورا از نفع و ضرر
عالم آن باشد که از روی کرم	وار هاند خلق را از قید غم
عالم آن باشد که آسایش دهد	عالمی را زیب و آرایش دهد
گر نبود عالم اندر روزگار	روزگار جمله بودی شام تار
مرد دانا کور را بینا کند	جاهلان را در دمى دانا کند
با خرد کوشا بود در اتفاق	بی خرد کوشد دمام در نفاق
با خرد افسرده را شادان کند	بی خرد دلشاد را گریان کند
مرد بخرد برق را فرمان دهد	ناخوش درمانده را درمان دهد
برتری بخشد تو را علم از ملک	بگذراند خاک را از نه فلک
با تلسکپ ماه را پیش آورد	رفته رفته در بر خویش آورد
تا که او نزدیک سازد دور را	روشنی بخشد شب دیجور را
جان فدای مردمان کاردان	رنج و غم را میبرند از جسم و جان

هستی «ناهید» اگر گردد تباه

قدر او بالاتر است از مهر و ماه

بکوش از جان و دل تا میتوانی
 برای اعتلای نام ایران
 اگر پوئی طریق سرفرازی
 وگر گردی بگرد نیک بختی
 شوی خوشبخت تاهنگام پیری
 بود این شیوه رسم کامیابی
 توانائی نباید دیر جانا
 بکن نیکی بمردم گاه و بیگاه
 اگر از صورت ظاهر گذشتی
 مدد کن مردم بی خانمان را
 زهر جانب پی دیدار حق شو
 نکوئی را ز شاهنشاهیاموز
 شهنشاهی که میکوشد شب روز
 شهنشاهی که میگردد پریشان
 شهنشاهی که آگاه هست و بیدار
 بود همواره در اندیشه خلق
 بود پیوسته پشتیبان ملت
 بود مشهور اندر نکته سنجی
 عجب نبود که دگر مریم این بار
 هر آنکس در ثنای شهسختن گفت
 فدای شاه ایران جان « ناهید »
 پی تثبیت مجد باستانی
 بکوش از جان و دل تا میتوانی
 اگر جوئی کلید شادمانی
 نبوش این نغمه های آسمانی
 بدانش کوش در عهد جوانی
 بود این کار شرط کامرانی
 بیاد آور زمان ناتوانی
 که در محنت نیفتی ناگهانی
 شوی آگاه از راز نهانی
 بیندیش از غم بی خانمانی
 میندیش از جواب لن ترانی
 هم آئین و وفا و مهربانی
 پی آسایش عالی و دانی
 چو بیند روی مردم زعفرانی
 بدانائی کند درك معانی
 که بنمایند راحت زندگانی
 بسعی و عزم و لطف و کاردانی
 بود معروف اندر نکته دانی
 بدینسان میکند شیرین زبانی
 کند مانند مریم دُر فشانسی
 که از وی یافت این آسوده جانی

مقام مادر



حیات اجتماعی بشر مرهون تعلیم و تربیت مادر است .
بزرگترین مربی انسان که مقام شامخی را در اجتماع
دارا میباشد مادر است .

مهمترین دبستانی که آدمی را بفضایل اخلاقی و کمال
میآراید دامن با فضیلت مادر است .

مادر محور حیات و تربیت کننده افراد است اگر وجود زن نبود اجتماعی
درست نمیشد .

مادر عهده دار بقاء نسل و تشکیل دهنده خانواده میباشد اوست که میتواند
مفیدترین فرزندان را تحویل جامعه دهد .

مادر سخت ترین تکالیف را در هیئت اجتماع عهده دار است ، مادر قوام جامعه
بشریت است .

مادر باعث فرح و تسلیت خاطر خانواده ها است و برای اداره کردن زندگانی
و آسایش آنها بوجود آمده .

مادر خوب مهد مردان نابغه و قائدين و پيشوايان است .

ملیونها جمعیت در آغوش مادر تربیت یافته اند ، مادران مانند صدفهائی هستند
که مرواریدهای غلطان را در خود پرورانده یکی را بهتر از دیگری بعرضه وجود
میآورند .

در پرتو تربیت مادران فاضل است که مردان قوی با اراده و عزم آهنین
خدمت گذار کشوری میگرددند .

شئون اجتماعی هر ملتی در دست زن است ، اوست که میتواند خط سیر
جامعه را بوسیله نیروی تربیت تابع اراده خویش سازد .

این مربیان عالم بشریت میتوانند شهادت، شجاعت، عزم قوی، صبر و شکیبائی، علم، همت، گذشت، رحم و مروت، ادب و ایمان، میهن پرستی و شاه دوستی و سایر فضائل اخلاقی را در گهواره و آغوش خود بمولود خویش بیاموزند.

برای بوجود آوردن مردان بزرگ هیچ عاملی مؤثرتر از تربیت مادر نیست.

بنابر این سیر تکامل بشر در نتیجه تربیت اولیه یعنی دامن مادر است.

این مربی افراد جامعه که مردان دلیر و شجاع بوجود میآورد مادر است و بس.

مادر



ای نو گل گلستان هستی	ای روح روان و جان مادر
جز تو بیقین دگر نباشد	يك لاله بگلستان مادر
پرورده تو را بجان شیرین	ای جان من ای روان مادر
بهر تو چه رنجهها کشیدم	ای مونس هر زمان مادر
امید که سر بسر پذیری	هرپند تو از زبان مادر
هنگام بهار و فرودین است	ای گلبن بوستان مادر
در ساحت باغ و راغ باشی	تو غنچه دلستان مادر
مرغان همه اند نغمه پرداز	ای بلبل نغمه خوان مادر
گفتم که بروزگار پیری	بر پیکر ناتوان مادر
از لطف روان تازه بخشی	ای کودک با توان مادر
«ناهید» صفت سخن سرا باش	ای نو گل خوش بیان مادر

دانش پروری

هر که جان خود بدانش پرورید	در بهشت جاودانی آرمید
تا ز تن افکند ملبوس فنا	هم نشین شد با رفیقان صفا
بر خلاف آنکس که تن را پرورید	کورگشت و راه جنت را نسید
مرد جاهل با بهائم زد قدم	زان بخواری رفت تا سوی عدم
هر که با نادان دون گردد قرین	میشود با اهل دوزخ هم نشین
جنت و دوزخ تو دانی بهر کیست	بهر نیکان و بدان این حرف نیست
عزت و ذلت بامر حق رواست	هر بدو نیکی کنی آنرا جزاست
عقل شد حیران بوصف ذات او	در مقام قدرتش دل مات او
شادزی « ناهید » کز فیض هنر	عزت و اقبال را داری ببر





در آن دیار که خشنودی و رضایت نیست
 یقین که پند حکیمانه را اطاعت نیست
 فدای مردم پاکیزه خوی نیک نهاد
 که در طبیعت شان کینه و حسادت نیست
 مباش طالب صورت ره حقیقت پیوی
 که جز طهارت دل معنی طهارت نیست
 برو بمنزل مسکین ولیک با زر و سیم
 که سیم و زر نبود گر بجز خجالت نیست
 توان بلطف و کرم خوش نمود هر دل را
 چو بنگری ز حقیقت جز این عبادت نیست
 حقیر در بر خاک در بزرگان باش
 که این طریق بزرگی بود حقارت نیست
 فراغتی است دلم را ز عشق در دو جهان
 ولیکن از غم جانان مرا فراغت نیست
 چو روزگار نگردد بکام کس « ناهید »
 رهی بشادی و راحت بجز قناعت نیست

خون عامل روح حیوانی است

تمام ذراتی که در جو لایتنهای معلق میباشند با همه حقارت خود را تالی خورشید میدانند و عالم را درپیش هستی خویش حقیر و ناچیز می‌شمارند و تمام کروات از نبات و سیار و شمس و اقمار از مظلوم و مشعشع حتی مایعات و نباتات و جامدات و غروفات و صور مختلفه تماماً دارای روح میباشند و همواره بعبادت پروردگار اشتغال دارند.

چنانکه هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

روح را بدو طریق میتوان تشریح نمود مراحل دینی و مراحل علمی :
در مراحل دینی قلم و بیان از شرح آن عاجز است و باید بمصدق آیه شریفه :
قل الروح من امر ربی اکتفا نمود.

مراحل علمی از اینقرار است :

احیا را در تمام موجودات بکروائی یعنی ذرات کوچک زنده که نام آن پلاسما است نشان میدهند.

هر گاه شکافی روی پوست بدن داده شود ابتدا مایع زرد رنگی خارج میشود که آنرا پلاسما گویند. در واقع این پلاسما مانند بنای آماده ایست که فوری هر تا کل و تغذیه که در بدن بروز کند آنرا ترمیم مینماید بنابراین پلاسمای خون را که در هر قطره آن شش هزار عسا کر جرار گلبول دیده میشود میتوان منشاء روح حیوانی انسان دانست چنانچه هر آن دوران خون در بدن بازماند و عمل خود را انجام

ندهد بدن لاشه بیش نیست پس خون را میتوان عامل روح حیوانی دانست اینجا است که باید بقدرت کامله پروردگار پی برد .

بنابراین روح نمایشی است از بدن درغایت لطافت بابقای سرمدی ولی جسم ترکیبی است عنصری بی بقا و فاسد شدنی .

مانند علم روح علوم و قوای دیگری هم هست که نهفتن و نگفتنش اولی است مانند الهامات ، مکاشفات ، بیانات خارق العاده ، طی الارض ، و علم اشراق و بعضی از اسرار و رموزیکه باید نهفته بماند زیرا گوشها را هنوز تاب شنوائی آنها نیست .



روح چیست

گفت دانا روح در افراد چیست در جهان فرمانده ایجاد کیست
گفتمش ای طالب پر جستجو بی سبب این راه ناپیدا میوی
رخش فکرت گرچه هرسو تاختی تاکنون تو خویش را نشناختی!
ای ندانسته مقام خاک را دور کن اندیشه افلاك را
چون نه آگاهی که این افلاك چیست کی توان دانست روح پاك چیست
روح باشد آیت لطف کریم بهره ور از فیض خلاق علیم
روح خودامری است از پروردگار در بدن باشد بفرمان استوار
روح سلطان و بدن چون بنده است در حقیقت این از آن پاینده است
الفت جان را نگر با خاک و آب گر توانی رمز حکمت باز یاب
گشت دل ز آمد شد فکرت غمین روح چون با خاک میگردد قرین
خاک را با روح و با دانش چکار دوستان الاعتبار الاعتبار
گفتگوی او ز گفتن ها جداست روح ما «ناهید» امری از خداست



خواب

یکی از عوالم مهم حیات بشر خوابست باین معنی که تمام آلام درونی و تأثرات قلبی و هزاران مصائب و شدائد را که بر پیکر انسانی وارد میگردد التیام می بخشد .

اگر بسدقت ملاحظه شود خواب غیر از زمان بیداری است در خواب عوالم دیگری داریم با اشخاص مختلف و دراما کن مخصوص بسر میبریم و بکارهائی مشغولیم که در بیداری به متخیله ما خطور نکرده و در عین حال هیچ ملتفت نیستیم که خواب است یا بیداری .

گاهی در خواب در غایت ذلت و نهایت وحشت دو چار شیر آدمی خواریم و یا اسیر دشمنی خونخوار و یا بر خلاف می بینم از هر جهت مقتضی موجود و مانع مفقود و با کمال مسرت بادلبری زیبا و محبوبی جانفزا که سالیان متمادی در آرزوی وصالش بوده دمساز وقتی می فهمیم که نوای نی و هستی می و غمزه وی مارا بیخود نموده در همان حال که تحصیل حاصل و با نهایت مسرت بمقاصد و آمال خود رسیده ناگاه بیدار میشویم .

پس از بیدار شدن از اولی ملول و مغموم و ازدومی خرسند و مشعوفیم حال اگر با قدری تعمق فکر کنیم می بینیم زندگی بشر جز خواب و خیالی بیش نیست .
با وجود این در صدد آزار و اذیت دیگران بوده پیرو آرزو و امیال خویش هستیم .

خواب شیرین

حیرتی باشد مرا از خویش و خواب	وہ چہ خوابی کو بود نقشی بر آب
در حقیقت خواب را ہم عالمی است	عالم دیگر برای آدمی است
خواب را سیر و صفای دیگر است	سیر او اندر سرای دیگر است
این روان را آنجهان باشد قرار	وآن در این عالم نباشد استوار
خواب گہ برضد این جان و تن است	گہ ملک مانند و گہ اهریمن است
حال این سیر مخالف از کجاست	کارهای خوب و بد از ہم جداست
گاه بینم دوستان در سیر خواب	آنچنان در زحمت و من در عذاب
با دلی افسرده دارد گفتگو	راز دوران را سراید موبمو
دیده‌ام در خواب شیرین بارها	بر خلاف میل دارم کارها
دارم اندر شهر نادیده مکان	عالمی برضد ہم بینم عیان
دیدم اندر خواب خویشان بیشمار	هر یکی بودند با من خویش و یار
این جهان فانی وما هیچیم اوست	ما بقی عظم است ولحم و خون و پوست

بگذرد « ناهید » این خواب و خیال

از خیال و خواب خود دیگر منال

بیداری



در حقیقت بیداری راهم باید مانند خواب تصور نمود چه در عین مسرت یا گرفتاری اجل گریبان گیر شده بمصداق آیه شریفه :

وَلِكُلِّ أَمَةٍ أَجَلٌ فَاذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ آنوقت است که تمام امیال و آرزوهای ما واژگون شده اندوخته و ذخایری را که بکوشش و زحمات جان فرسا اندوخته تا مایه آسایش آتیه باشد اضطراباً به منتظران مرگ محول میگردد .

رباعی



پرواز کند چو مرغ جان از تن پاک
مانند ملک سیر کند در افیلاک
هر عنصر تو به مبدأش باز رود
جان ماند و تن نهان شود در دل خاک

بهداشت

سلامتی بدو عالم بجز اطاعت نیست
برای رفع الم پیش هر پزشك مرو
هران طبیب که تشخیص او خطا باشد
همیشه نزد پزشك مجربی روکن
پی رضایت حق در ره عبادت کوش
غذا بوقت باندازه خور نه بیش و نه کم
خوراك و منزل و ملبوس را تمیز بدار
بدوش باش بهر صبح و شام دوشا دوش
بگاه صبح بخورشیر سرد کان نیکوست
اگر رسد بتودردی به سینه یاسروپشت
اگر بطب بنی جان من شوی آگاه
که نعمتی بجهان بهتر از سلامت نیست
که هر پزشك نوینی دراوحذاقت نیست
تداویش ببر عقل جز هلاکت نیست
که طرز کار ودوایش بجز مهارت نیست
که از برای سلامت به از عبادت نیست
که بگذرد چوزاندازه جز نفاقت نیست
برای حفظ بدن بهتر از طهارت نیست
عدوی جسم و روانت بجز کثافت نیست
چودرمزاج حزین موجب کسالت نیست
برای رفع تأثر به از حجامت نیست
نیاز تو بطیب و دگر طبابت نیست

غریب مانده بشهرودیار خود « ناهید »

از آن کلام خوشش خالی از غرابت نیست



وصف الحال من



بسکه صیاد ستمگر چیده بهرم دانه ها
کرده ام یکباره ترك دانه ها و لانه ها
که ز جور ناکسان و که ز بیم مفسدان
میکنم چون جغد هر دم لانه در ویرانه ها
آشنا گر زهر میریزد بجامم باک نیست
کی توان امید یاری داشت از بیگانه ها
طالع برگشته بین با هر که پیمان بسته ام
کرده در کام دلم از زهر غم پیمانه ها
غیر اندوه و ستم خیری ندیدم از کسان
گشته ام دیوانه از اندوه این دیوانه ها
دشمن بدخواه را از جانب ما بازگوی
چند از این افسون گری ها چند از این افسانه ها
شمع بزم افروزم چون بر فروزد روی خویش
نیست پروا گر بسوزد خرمن پروانه ها
تا توانم پیروی از علم و دانش میکنم
گاه با دانشوران و گاه با افتانه ها

جان من در خدمت ابناء کشور خوش بود
یا نهندار دیگران در خلوت کاشانه ها
ای خدای مهربان ایران من پاینده دار
تا بماند ایمن از بیداد این بیگانه ها
مردم کوتاه نظر همواره پندارد چنین
با هیاهو میتوان شد صاحب این خانه ها
پاسخ بد خواه را « ناهید » میگوید نکو
زآنکه بد خواهی نباشد در خور فرزانه ها

در ۳۱/۲/۲۴ سروده شد



بخت من

هر که را من برگزیدم در جهان عیار بود
 هر که را من یار خواندم یار با اغیار بود
 آنکه بودی محرم راز و شفیق و مونس
 چون شدم آگه ز رازش رهنی طرار بود
 آنکه بامن داشت لاف دوستی در زندگی
 بر خلاف دوستداری دشمنی غدار بود
 آنکه پیش مردمان خود را فرشته جلوه دار
 دیدمش کاندرا خفا سر کرده اشرار بود
 خواری بخت مرا بنگر که در گلزار حسن
 آنچه گل پنداشت اش دل خارتر از خار بود
 بی زکار خویش بر خوردار گشتم بی زغیر
 هر کسی را دوست خواندم خصم بد کردار بود
 گردش گردون باهل ذوق و دانش یار نیست
 سیر ها کردم براه جو رو کین سیار بود
 شکوه پیش این و آن تا کی زبیداد جهان
 کار دنیای دنی کی درخور تذکار بود
 زین گروه بی حقیقت مردم آدم فریب
 هر که دوری جست چون من عاقل و هوشیار بود
 ناصحا « ناهید » کی باشد پی بسیار و کم
 اهل حق را کی غمی بهر کم و بسیار بود

فلاحیت

چو حرص مردم طماع را نهایت نیست
اگر دهی همه عالم باو کفایت نیست
بروزگار تن آسان نیافت عز و شرف
چه مرد تنبل بیکار را درایت نیست
در این دو روزه تمتع نمیبرد هرگز
کسیکه در سر او فکری از ارادت نیست
ز اقتضای زمان گر برون نهد کس پای
بسر در آید و کارش بجز خسارت نیست
کسیکه از عمل دشمنان بیندیشد
بود جبان و جبان لایق ریاست نیست
مطیع قوم دگر میشوند خواه نخواه
بهر دیار که آزادی و صناعت نیست
فلک باهل هنر عزت و جلال دهد
ولیک بی هنران را بجز ندامت نیست
به پیش نعمت حق هر که ناسپاسی کرد
چو ظالمی است که شایسته رعایت نیست
اگر فلاح بخواهی پی فلاحیت رو
که در جهان عملی بهتر از فلاحیت نیست
تو کار خود به تدابیر عاقلانه گذار
که کارهای پسندیده را ملامت نیست
ندار چشم کرامت ز بی هنر « ناهید »
برای بی خرد و بی هنر کرامت نیست

بمناسبت بازگشت اعلیحضرت همایون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران بمیمن خویش

در ۳۲/۶/۸ سروده شده

از زاهدی شب دوش پیک بشارت آمد

کز راه لطف یزدان شاه از زیارت آمد

امروز قدر نیکان پیدا شود زهر سو

زیرا که شاه خوبان بهر هدایت آمد

بر تخت جم شهنشه بنشسته با جلالت

ویران سرای ما را بهر عمارت آمد

آسوده باش « ناهید » در ظل شاه ایران

آن مظهر شجاعت شاد و سلامت آمد

شبهای تنهایی

شبهای من به بین که پراز پیچ و تاب هست
تنها تسلی ام همه شمع و کتاب هست
مهر کتاب بر رخ من چهره برگشود
زان روز و شب مرا بسراغش شتاب هست
شبهای تار در نظرم روز روشن است
ایام رفته در بر من چون حباب هست
از عمر حاصلم همه فضل است و معرفت
رخسار علم در نظرم بی حجاب هست
وقتم تمام صرف بکسب کمال گشت
خشنود و شاد روح تنم بی عذاب هست
نسل جوان اگر بخدا متکی شود
اورا خوشی نصیب بحد نصاب هست
یار شبان تیره من دانش است و بس
با این فرشته، جان و دلم در خطاب هست
« ناهید » شادباش که با فضل همدمی
کی شادیت بچنگ و شراب و رباب هست
۳۲/۹/۱۸ سروده شد

فدائی شاه

بنفع ملت ایران قیام باید کرد
بروح پاک شهیدان سلام باید کرد
کسیکه میهن و شه را نخواست با دل و جان
برای خواری او اهتمام باید کرد
کسیکه ساخت چنین ملتی پریشان روز
برای نیستی او قیام باید کرد
بکوش بهر نجات وطن فدائی شاه
که خواب در ره مقصد حرام باید کرد
پس از دعا بشه کامکار ملت دوست
هماره ذکر وطن بر دوام باید کرد
شهی که کرد فدا جان براه ملت خویش
ثنا و مدح بر او صبح و شام باید کرد
فدای شاه و وطن باد جان بهر ساعت
ثنای خسرو ایران مدام باید کرد
بقای کشور ما از شه است و بس « ناهید »
دعا بشاه جوان مستدام باید کرد

عروس سازمان

ای عروس سازمان اقبال با رأی تو خوش
دوستان در گرد آن زلف سمن سای تو خوش
همچو گل خندان دلارائی فدائی عزیز
همچو سروی در چمن اینک سرا پای تو خوش
شیوه یاری تو دانی با چنین حسن و جمال
ایرو و چشمت چه زیبا قد و بالای تو خوش
رهبرار کسترده است این جشن و شادی و سرور
خاطرش گشته است خرم و از تمنای تو خوش
ای بزرگ سازمان توفیق همراه تو باد
کرده خوش «ناهید» خاطر بر تولای تو خوش



آتش



آتش زدند یکسره بر خانمان ما
افراد پست بی خرد از وطن جدا
میخواستند خاطر ما را کنند ریش
آن ناکسان بی خرد بیوطن چرا؟
غافل از اینکه گشته نگهبان ما ز لطف
شاهنشاه جوان که بود سایه خدا
آن خانه که دست خسان شعله زد بر آن
رهبر خلیل وار رهانیدش از بلا
ای میهن عزیز خدا یار و یاورت
ای ملت بزرگ که جان کرده‌ئی فدا
مام وطن رضا ز شما باد کز شرف
با جان شتافتید چو آمد ز حق ندا
پروانه وار فانی شمع رخس شدید
هرچند نیست لایق شه جان بی بها
« ناهید ، کن پیاپی شهنشاه جان نثار
یکدم زدست ، دامن مهرش مکن رها

بمناسبت مراجعت موكب اعلیحضرت همایون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

از تبریز بطهران

ای افتخار کشور ایران خوش آمدی

ای یوسف رسیده به کنعان خوش آمدی

ای آفتاب عزت و ای وارث کیان

مقدم بخیر سایه یزدان خوش آمدی

افتاد سایه ات بسر ملتی دلیر

ای برخی تو جان دلیران خوش آمدی

ایران سزا بود که ببالد همی بتو

دلها مسخر تو شد ای جان خوش آمدی

تنها کسی که هست بفکر وطن توئی

ای سایه خدا شه ایران خوش آمدی

هر يك فدائیان تو بر کف گرفته جان

در راهت ای شهنشه دوران خوش آمدی

ذکر مدام شاه و خدا و وطن بود

ای شاه ملك و ملت ساسان خوش آمدی

« ناهید » جان نثار فدای سر تو باد

ای شاه فرخجسته بطهران خوش آمدی

بمناسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه عظیم الشان ایران و ملکه محبوب در ۲۱ اسفند ۳۳
از سفر تاریخی اروپا و امریکا سروده شد

خیبر مقدم

باز جان را ز شعف تاب و توان است امروز
جان بوجد و طرب از شاه جوان است امروز
روز عیش است و خوشی و ده که چه خرم روزی است
که قرین با رخ شه مهر جهان است امروز
حکمتی هست در این شادی ملت آری
باز گشته ز سفر شاه شهان است امروز
اینک از مقدم شاهنشاه دانشور راد
شادی ملت شه دوست عیان است امروز
جان « ناهید » بخاک ره شه باد فیدا
که سرافراز از او تاج کیان است امروز



هنرمند

ایکاش که هر کس هنری داشته باشد
در زندگی خود ثمری داشته باشد
زیبا است که هر پیر و جوان از ره دانش
اندر صدف جان گهری داشته باشد
آن مرد هنرور که به هر کار تواناست
در کار نباید اگری داشته باشد
هر کس که کند دعوی عرفان و فضیلت
باید سخنانش اثری داشته باشد
نیکوست که درد دل بیچاره بداند
تا از دل زارش خبری داشته باشد
بایسته و شایسته که دارا و توانا
بر مردم مسکین گذری داشته باشد
بی توشه محال است بمقصود رسیدن
آنها که خیال سفری داشته باشد
در طی زمانه نگران باش ز « ناهید »
شاید بمسافر نظری داشته باشد

بمناسبت جشن هزاره فیلسوف عالی مقام اسلام

و شرق بویژه ایران

حجة الحق حضرت شیخ الرئيس ابوعلی سینا سروده شد

بین بیایه دانش که از پس ده قرن	سخن زمرتبت و نام بوعلی سینا است
هر آنکه مست می علم و جام حکمت گشت	رهین جرعه از جام بوعلی سینا است
غزال علم بهرجا رمید لیک بشوق	اسیر پنجه و در دام بوعلی سینا است
اگر چه توسن دانش بسی بود سرکش	حکیم داند کو رام بوعلی سینا است
شفای اوست شفا بخش و اصل هر قانون	بیان علم ز الهام بوعلی سینا است
کسی که بیند قانون او بخود گوید	که مرغ حکمت بر بام بوعلی سینا است
کلام و فلسفه و منطق و اشاراتش	همه تراوشی از کام بوعلی سینا است
مدام خون جگر خورد بهر کسب کمال	که آ که از غم و آلام بوعلی سینا است
همین هزاره که امروز پادشاه جوان	بیا نمود با کرام بوعلی سینا است
بکوش در پی کسب کمال چون « ناهید »	به بین بند هر چه فرجام بوعلی سینا است



مرغ حزین

در جهان هست کسی تا دل من شاد کند ؟

این دل غم زده را از قفس آزاد کند ؟

سخت افسرده ام از بند خیال دل خویش

کو کسی بر من دل سوخته امداد کند

بیستون گر بکند ناله و فریاد و خروش

بی گمان یار ز نومیدی فرهاد کند

در قفس چند نشینی خمش ای مرغ حزین

ناله کن بلکه ترحم بقو صیاد کند

مرد آن نیست که در وقت فدا گشتن خویش

با ترحم نظری جانب جلاد کند

جور دوران گرت از پای در آرد « ناهید »

سر نیچی که ترا عاقبت آزاد کند



پند

مخوان کتاب رمان که اندرو افادت نیست
که در مطالب عشقی بجز بطلالت نیست
حکایتی است که هر کس بمیل خود گوید
یقین بدان سخن حق در آن حکایت نیست
هر آنچه خویش به بینی بود صحیح و درست
از آنکه صحت گفتار در روایت نیست
بدست اهرمنان مال خویش نسپارید
که شخص دزد و دنی حافظ امانت نیست
عنان مال خودت را ز کف مده هرگز
که رهنان زرو سیم را دیانت نیست
بنزد عارف و عالم برو بکسب کمال
چرا که در ره علم و هنر ضلالت نیست
ز مردمان فرومایه حاجتی مطلب
که شخص پست دنی صاحب کرامت نیست
تو از لقای فرومایه لذتی نبری
چو در نهاد دنی همت و حمایت نیست
همیشه حامی مظلوم باش نی ظالم
که در طبیعت ظالم بجز شقاوت نیست
بخفتگان تو نصیحت چرا کنی « ناهید »
ضمیر دوت صفتان قابل هدایت نیست



هدیه عاشق

~~~~~

بدیدم عاشقی را دست بسته  
 دل از دنیا و مافیها گسسته  
 برای مرگ پا یکجا نهاده  
 سر یک پای محکم ایستاده  
 پس از ایام هجرو حال امید  
 بطرف بوستان با وی خرامید  
 بخوبی با دلی خالی زهرغم  
 زمانی چند خوش بودند با هم  
 گلی معشوقه ناگه دید در آب  
 عنان از کف نهاد و گشت بی تاب  
 که هست این گل چنان محبوب رعنا  
 ز بس باشد قشنگ و خوب و زیبا  
 چو عاشق این سخن را کرد ادراک  
 ز جان دادن نبودش ذره باک  
 گل از عاشق گرفت آن شوخ برفرق  
 ولی عاشق بآب دجله شد غرق  
 دم مردن چنین گفت آن ستم کش  
 بیار دلمواز آتشوخ مهوش  
 وصال دوست چندان خواستارم  
 که در راهش چنین جان میسپارم  
 نما « ناهید » شرح قصه کوتاه  
 بساز اندر جهان با ناله و آه

## موج دریا

دو عاشق بکوی تو مأوا گرفته  
دو اموات جای دو احیا گرفته  
دو چشم سیه در گلستان رویت  
دو نرگس بگلزار مأوا گرفته  
دو کس در رقابت توسل تو ساعی  
دو دشمن بهم جنگ و غوغا گرفته  
دو خرف از لب شگرین چونکه گفتی  
دو طفل از دو دکان دو حلوا گرفته  
دو ابروی باریک همچون کمانت  
دو تیغی است بر روی مه جا گرفته  
دو چین چون بابر و بیفکند گوئی  
دو موجی است کز روی دریا گرفته  
دو لب همچو یاقوت بنهاده برهم  
دو صراف بهر دو سودا گرفته  
دو چشمش به «ناهید» افتاد و دیدم  
که موسی ره طور سینا گرفته



## فرومایگان

---

خوشا بمملکتی کاندر آن خرافت نیست  
بدا بشهر و دهی کاندر آن نظافت نیست  
مقام سروری و رتبه جهاننداری  
نصیب کی شودش هر کرا لیاقت نیست  
بهر سری نتوان یافت گوهر دانش  
مگو بهر کسی انسان گرش ذکوت نیست  
مرو تو در پی جمعیت پریشان حال  
که خیر جامعه هرگز در این جماعت نیست  
رموز کار به دانائی و توانائی است  
صلاح کار بخود خواهی و جسارت نیست  
تنی چو گشت خردمند به زصد نادان  
بجاه، مردم بی علم را قرابت نیست  
مده بدست فرومایگان زمام امور  
که هر سفیه فرومایه را کفایت نیست  
کسیکه اهل هنر را زچهره شناسد  
بمسند وزراء لایق وزارت نیست

گر از سیاست گیتی دلی نگشت آگاه

به هیئت سفرا قابل سفارت نیست

کسیکه فاقد تقوا و فضل و دانش گشت

باتفاق ملل لایق رسالت نیست

کسیکه خودشناسد مقام خرد و بزرگ

بصدر ره مدهش، قابل صدارت نیست

کسیکه رشوه ستاند ز عارض و معروض

بگو بمیر که زبنده قضاوت نیست

از آن وکیل که ترسد ز حق مترس ایدل

وکیل خائن بد قابل وکالت نیست

مکن ز مردم بد خو حمایت ای «ناهید»

که دوست شد چو دغل، مورد حمایت نیست



### عیب

به عیب خلق چرا بنگری بصورت زشت  
خدای در تو نکو بینی ای نگار بهشت  
میان اهل کمال و جمال و فضل و هنر  
کسی نکوست که باشد همواره نیک سرشت  
در این جهان همه خوب اند و بد کجا یابی  
کجارو است که گوئی که خوب بود و که زشت  
تمام خلق که بینی خدای را خوانند  
به معبد و به کلیسا به مسجد و به کنشت  
ز خوب و زشت خلایق کسی خبر دارد  
که در سرشت ازل خوب و بد تمام نوشت  
تو بیخبر ز خودی عیب دیگران چه کنی  
چه دانی آنکه کیانند اهل نار و بهشت  
ز سیم و زر بگذر جو سبوی بادۀ ناب  
که دیروز و وجودت سبو شود یا خشت  
اگر بعاقبت کار بنگرد « ناهید »  
درو کند همه آن کشته کز اول کشت



## دختر اهوازی



ای دختر اهوازی

» » »

» » »

» » »

محبوب دل مائی

شایان تماشائی

منظور احبائی

فرخنده بهر جائی



|                   |                |
|-------------------|----------------|
| جان باز ره شاهی   | ای دختر اهوازی |
| رخشنده تر از ماهی | » » »          |
| در شرق چه دلخواهی | » » »          |
| از لطف خود آگاهی  | » » »          |



|                  |                |
|------------------|----------------|
| در غرب تو شادابی | ای دختر اهوازی |
| شایسته آدابی     | » » »          |
| چون گوهر نیایی   | » » »          |
| دلخواه ز هر بابی | » » »          |



|                          |                |
|--------------------------|----------------|
| تا سایه شامت هست         | ای دختر اهوازی |
| <hr/> جا در بر ماهت هست  | » » »          |
| <hr/> بس عزت و جاهت هست  | » » »          |
| <hr/> او پشت و پناهت هست | » » »          |



|                     |                |
|---------------------|----------------|
| خندان لب و سرمستی   | ای دختر اهوازی |
| از جام طرب مستی     | » » »          |
| در شعر زبردستی      | » » »          |
| « ناهید » سپهر هستی | » » »          |

## دعای گشایش

مخوان دعای گشایش ز روی مکرو حیل  
که در دعای فریبنده استجاب نیست  
دعا ز روی ریا زاهدان چه میخوانی  
یقین که ذکر دعای تورا اجابت نیست  
چو بنگری بنماز و دعای نادانان  
چنین نماز و دعائی بغیر عادت نیست  
برای شخص مقلد از آن نماز چه سود  
که در صلوٰۃ خیالش بجز تجارت نیست  
بود عبادت خلاق خدمت مخلوق  
بهوش باش که طاعت جزاین عبادت نیست  
سری که بر سر موهوم پرورش دارد  
بهل که در سرو مغزش بجز خرافت نیست  
بکام ها سخن پارسی بود شیرین  
بلفظ غیر تو را هیچگونه حاجت نیست  
همی ز مسخره چون تیر از کمان بگریز  
که مرد مسخره کارش بجز وقاحت نیست  
جرایدی که در او نیست جز غرض رانی  
مخوان که نامه بد قابل قرائت نیست  
برای شادی دل وقت را مده از دست  
که اعتماد بر ایام و وقت و ساعت نیست  
شود ممالك آباد رفته رفته خراب  
اگر بگفته و کردارشان سیاست نیست  
تو آفتاب جهانتابی و عدو خفاش  
چرا بجسم تو «ناهید» تاب و طاقت نیست

## الکتاب خیر رفیق واعز صدیق لا یطلب اجرا ولا یکلف امراً

مونس شبهای تار شمع و کتاب است

آتشی اندر دلم بود که کباب است

برق نه از چه تند بگذری ای عمر

اندکی آهسته تر برو چه شتاب است

حاصل عمرم توئی تو ای شه خوبان

گرچه میان من و تو شرم حجاب است

ده بمن از راه مهر و لطف زکاتی

حسن تو چون دلبرا بحد نصاب است

من بوصالش همیشه شاد و جوانم

گر دگران را زهجر، رنج و عذاب است

کشت تو «ناهید» گردون ثمر گشت

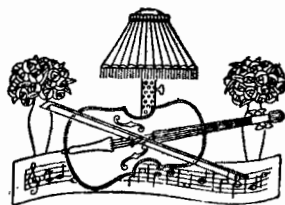
آب بود شعر دلکشت نه سراب است



## هجر

.....

سخن ز دوری و هجرتو بر زبان دارم  
دلی پراز غم و چشمان خونفشان دارم  
چو هست صورت همچون گل شگفته تو  
چه احتیاج بگل‌های بوستان دارم  
اگر بطرف چمن بی رُخت روانه شوم  
هزار طعنه ز فریاد بلبلان دارم  
ز من می‌پرس که چونم بشام هجرانت  
که از فراق تو تا صبح الامان دارم  
ز تاب هجر تو جان سوزد و رقیبانم  
گمان برند که خود یارمهربان دارم  
ز سست مهری گیتی کجا شوم دل‌تنگ  
که دل‌بیند نگاری است تا که جان دارم  
چو عندلیب دل‌از دست داده‌ای « ناهید »  
بیاد گلشن رویش بسی فغان دارم



## رمز عشق

---

بغیر روی تو چشمم بگل‌گذاری نیست  
بیا که بی‌سر زلفت مرا قراری نیست  
ز دست جور تو جمعی اگر پریشانند  
بروز من صنما تیره روزگاری نیست  
فغان ز قامت موزون و روی زیبایت  
بطرف باغ چنین سرو و جویباری نیست  
تو رمز عشق ندانی که فارغ از آنی  
غم پیاده روان، در دل سواری نیست  
بهار آمده پس ای بهار حسن بیا  
اگر تو رخ نمائی مرا بهاری نیست  
بوصف شاه بود شعر دلکشم آری  
بغیر شاه پرستی مرا شعاری نیست  
ز گریه منع کنندم بعشق او «ناهیید»  
ترا اگر چه در این کار اختیاری نیست



## دل من

بشور آور از آنرخ عندلیب نغمه خوانی را

که بلبل میننالد تا نه بیند گلستانی را

گلستان جهان بیروی او خوار است در چشمم

نمیخواهم که بینم بی جمال او جهانی را

شدم همداستان با بلبل اندر هجر آن گلرخ

در این ره سالها باید نوشتن داستانی را

زمن جو باری از حرمان که دور افتادم از کویش

که تا سازم عیان از عشق او راز نهانی را

نداند باغبان فریاد بلبل چیست در گلشن

گاهی نالد ز گلچین گاه یاد آرد خزانی را

خرامد گر بباغ جانم آنسرو روان، سازم

نثار مقدم او رایگان روح و روانی را

دل شد بی امان «ناهید» در بیت الحزن آخر

ندیدم جز سر کویش دگر دارالامانی را



# بمناسبت روز نجات آذربایجان یا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بدست توانای اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی

شاهنشاه محبوب ایران سروده شد

## آذربایجان

تو آذربایجانی پرورشگاه دلیرانی  
تو اقلیم بزرگان جایگاه رادمردانی  
تو آذربایجان آن خاک مشک آمیز ایرانی  
تو منزلگاه سرداران کشورگیر و شیرانی  
گرامی سرزمین پاک بانام و نشان خوش زی  
که حل شد از تو هر مشکل بدور ما بآسانی  
فروزان کوکبی بر آسمان عزّت و رفعت  
وطن را یاور و منظور لطف شاه شاهانی  
یگانه پاسدار مرز ایران کهن سالی  
تو ایران را بچشم ظاهر و باطن سرو جانی  
تو ای مرز گرامی دیده‌ای بس ناگواریها  
همانا سنگ خارائی ز سختی سخت‌تر ز آئی

تو گوهرها ز قطران ها و صائب ها ببر داری  
ترا دادند از فخر و شرف مهر سلیمانی  
جدا کی میتوان کردن ترا از پیکر ایران  
که ایران را تو جانی نازد از تو جان ایرانی  
که دیده است آنکه سر بی تن بماند یک نفس زنده  
و یا بیجان نگردد در زمانه پیکری فانی  
شد آذربایجان از همت شاه جوان آزاد  
سلامت باد شه را زانکه رفعت راست او بانی  
شها جانها بقربانت ایا ای فخر ایرانی  
که ایران گشت آبادان بمهرت بعد ویرانی  
ربودی گوی سبقت از شهنشاهان پیش ای شه  
بتو نازد ز راه فخر تخت و تاج ساسانی  
تو ای «ناهید» شاه کشور آرا را فدائی شو  
خدا و شاه و میهن را ستا چندانکه بتوانی



بمناسبت شرکت در ششمین کنگره ۱۳۳۶ پزشکان رامسر سروده شد

---

## رامسر

---

من سرخوشم بدیدن گلهای رامسر  
دلشادم از مناظر زیبای رامسر  
این سرزمین گل همه جاروح پروراست  
زان دل شده است واله و شیدای رامسر  
باغ بهشت را نکند یاد آنکه رفت  
یکره بکام دل بتمشای رامسر  
آن کوهسار سبز که کان زبرجد است  
در آسمان صاف مصفای رامسر  
آید بگوش لحن هزاران زهر طرف  
بسیار با صفاست چمنهای رامسر  
بنگر بدستیاری ابر گهر فشان  
گشته است چون بهشت سراپای رامسر  
ایدون کشیده سر بفلک کوهسار ها  
باشد بسبزه گنبد خضرای رامسر  
گلها و لاله ها و چمنها و سبزه ها  
مهمانسرای اوست مهین جای رامسر

شد این اثر ز فکر بدیع شه استوار  
بنگر دمی بصورت معنای رامسر  
آن گوهری که همسر شاه شهان بود  
اورا بسر بود سرو سودای رامسر  
بانوی بانوان مهین میهن عزیز  
تشریف داد خوش بتقاضای رامسر  
امسال وضع ما ز همه سال بهتر است  
جانها شده است سرخوش صهبای رامسر  
دانشوران بجمع چو شمعند نور بخش  
این بود با نشاط تمنای رامسر  
این دکتران عالم روشندل شریف  
کردند فاش سر معمای رامسر  
«ناهید» در کنار همین شهر باشکوه  
خوش این چکامه گفت بایمای رامسر



## مشکل

\*\*\*\*\*

مشکلی آسان نشد از ناله شبگیر من  
آه آه از ناله و فریاد بی تأثیر من  
چرخ بامن در نزاع و خلق بامن در جدال  
تا چه باشد عاقبت تدبیر یا تقدیر من  
ایکه قصد کشتنم داری ز راه جور و کین  
نیست جز مهر و محبت دلبر یا تقصیر من  
گر نباشد ایندل سرگشته را دام بلا  
پس چرا زلف گره گیر تو شد زنجیر من  
دیدم اندر خواب زلفت در کفم افتاده است  
جز پریشانی چه باشد حالیا تعبیر من  
گفتمش بتخانه شد دل ای نگار مه جبین  
گفت افتاده است در آئینه ات تصویر من  
روز و شب «ناهید» را در پیش چشمانی از آن  
نیست جز وصف رخت تحریر یا تقریر من



## زاله عاشق

حذر از ناله عاشق کن و آه سحری  
درببر غیر بتا چند کنی جلوه گری  
تابکی نالم و سوزم زفراقت شب و روز  
از شب تیره من از چه مها بیخبری  
نبری نام من دلشده ای نوشدهان  
گرچه در عشق تو عاشق زخویشند بری  
غمزه ئی تا که شود خاطر ناشادم شاد  
گرچه دلها بر بائی تو بدین عشوہ گری  
ز چه رو شاد نباشم ز تو ای سینه چاک  
که بهر صبح و مسا تیر بلا را سپری  
نبرد دل سوی عشرت رهی ای باد صبا  
گر ز ما جانب دلداری پیاپی نبری  
غافل از تیر نظر از چه شد استی «ناهید»  
کاینچنین شیفته بر ابروی اومینگری



## عید آمد

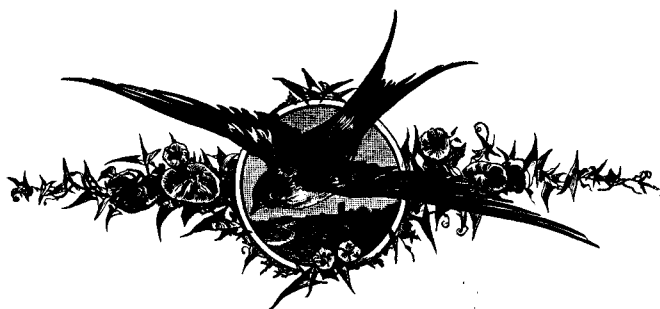
|                   |                  |
|-------------------|------------------|
| عید آمد و عید آمد | بس عیش پدید آمد  |
| نوروز سعید آمد    | خوش سال جدید آمد |
| از دوست نوید آمد  | وز راه بعید آمد  |
| زان یار فرید آمد  | از مرغ نشید آمد  |



|                   |                   |
|-------------------|-------------------|
| دی رفت و بهار آمد | شد لیل و نهار آمد |
| گل باز بیار آمد   | همچون رخ یار آمد  |
| با عشوه نگار آمد  | وز بهر شکار آمد   |
| دل گرچه فگار آمد  | در عشق بکار آمد   |



|                     |                  |
|---------------------|------------------|
| افکار پریش من       | با این دل ریش من |
| بی مهری خویش من     | یاران همه نیش من |
| « ناهید » به پیش من | مهرش شده کیش من  |



## ای نازنین

در پیچ و تاب زندگی      هم عشق باشد هم هوس  
زین دو بدوران یکزمان      ایمن نباشد هیچکس  
بهر فدا آماده ایم      سر در رخت بنهاده ایم  
از پا همه افتاده ایم      ای نازنین فریاد رس  
ای رشک یاس و یاسمن      بنما نگاهی سوی من  
کز فیض باران درچمن      گل روید و هم خاروخس  
هر چند نومیدیم ما      روی ترا دیدیم ما  
در راه توحیدیم ما      غم نیست مارا زین سپس  
چشم مرا برده ز هوش      از کار مانده چشم و گوش  
با این همه جوش و خروش      افتاده ایم اندر قفس  
ای کاروان کوی او      چون راه بردی سوی او  
بگشا نظر بر روی او      این است آهنگ جرس  
« ناهید » از جو رو ستم      دور است و از هر غصه هم  
گر نیست گلزارش چه غم      دیدار روی یار بس



## کشور گل

پر زرنج است دلش هر که جمالی دارد

غم و اندوه خورد هر که کمالی دارد

در میان چمن و باغ گل سرخ بچشم

خوش نمایدمگر ازدوست مثالی دارد

راحت و شاد توان زیست در این کشور گل

هر که علم و هنر و مکنّت و مالی دارد

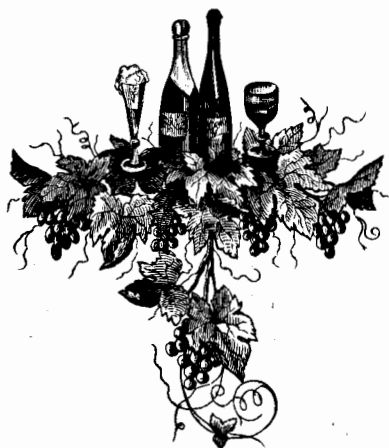
باهنر خون جگر میخورد از طالع بد

بی هنر منزلت و جاه و جلالی دارد

غم و اندوه اگر گشت نصیب ناهید

نه عجب ز آنکه جمالی و کمالی دارد

بیاد ایام تحصیل در دانشگاه پاریس



## رقیبان

چه شود گر که کنی بر من بیدل نظری ؟

بتو مشغول دل من دل تو با دگری !

آه کز ناله من سوخت دل پیرو جوان

لیک در خاطر آن ماه ندارد اثری

ز رقیبان بد اندیش حذر کن جانا

گهری چون تو نزیبد بکف بد گهری

چشم من گشت سپید از پی صبح امید

مگر از بهر شب هجر نباشد سحری ؟

گشته یعقوب صفت دیده جانم روشن

تا که آورده بشیر از بر یوسف خبری

بوستان را چو قدو قامت تو سروی نیست

باغ فردوس هم اینگونه ندارد شجری

زان دری ، بر رخ «ناهید» نبندند که او

جز در دوست همه عمر نکوبیده دری



## فغان

سخن ز دوری و هجر تو بر زبان دارم  
دلی پر از غم و چشمان خونفشان دارم  
چو هست صورت همچون گل شکفته تو  
چه احتیاج بگل‌های بوستان دارم  
اگر بطرف چمن بی رخت روانه شوم  
هزار طعنه زفریاد بلبلا دارم  
ز من می‌رس که چو نم بشام هجرانت  
که از فراق تو تا صبح الامان دارم  
ز تاب هجر تو جان سوزد و رقیبانم  
گمان برند که خود یار مهربان دارم  
ز سست مهری گیتی کجا شوم دل‌تنگ  
که دل به بند نگاری است تا که جان دارم  
چو عندلیب دل از دست داده‌ای « ناهید »  
بیاد گلشن رویش بسی فغان دارم



## فگاهی

---

چون فاخته و بلبل چهچه بزیم کو کو  
هر لحظه کبوتر وار وازسینه کشم هو هو  
طوطی چو سخن گوید بر لب بودم تی تی  
و آنگاه باو گویم ای طوطی من طو طو  
با گریه در خانه مانوس و سخن گویم  
هر گه که بخود چرخد با بازی و بامومو  
من مرغ قشنکی را در منزل خود دارم  
هر دم که مرا بیند فریاد زند قو قو  
با خادمه زشتی هم مشرب و مانوسم  
گیسوش بود چون مار ابروش بود زالو  
با شکل کثیف خود دارد پسری زیبا  
هر لحظه کنم نازش با دست و سرو بازو  
در روز و شبان بنگر آن کودک خوش سیما  
گاهی بمکد پستان گاهی طلبد جو جو  
بی هی هی آی لو لو هر گز نکند لالا  
بی سیلی آن مادر هر گز نخورد کو کو

ای کلفت بد سیرت طفلی که کند لالا

از بهر چه ترسایش هر لحظه تو از لولو؟!

صد شکر که از فرزند آسوده و باعشرت

بنشسته بکام دل در بزم چو کدبانو

گر سیم و زرم نبود شادم که در اطرافم

نه عمّه و نه عمّو نه خاله و نه خالو

در بند نیفتادم از لطف و عطای حق

جادوگر! دهرم خواست هر چند کند جادو

در دل تعبّی دارم ای دکتر عیسی دم

یاك ذره عطا فرما گر هست ترا دارو

پروای دو عالم نیست «ناهید» خدا جو را

او طالب حق باشد نه طالب رنگ و بو



## در راه لندن



در اولین سفر به پاریس برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه روزی بایگانه برادرم به پارك سنكلو رفته در دامنۀ آبشار و مناظر زیبای آنجا عکس برداشتیم. امروز هم که عازم لندن برای تحصیل هستم بپایاد خاطرات گذشته بسنكلو آمدم نه گلی دیده و نه آبشاری همه جا خاموش و خالی از مردم. سرمای شدید زمستان آن مناظر زیبارا دیگرگون نموده اشعار زیر را سرودم:

### ای پارك قشنگ

ای پارك قشنگ لاله زارت بكجا است

آن خرمی و سبزه و یارت بكجا است

خاموشی او کس نیست باطراف تو چون

زانرو که خزان تورا نموده است زبون

کو آن گل و سبزه های رنگارنگت؟

مرغان ترانه ساز خوش آهنگت

يك لاله رخ از چه رو باطراف تو نیست؟

ماندی ز بساط عیش مهجور ز چیست؟

در مرگ و خزان تو همه دور شدند!

این است وفای مردمان کور شدند!

روزی که بسویت آمدم گل‌ها بود

اطراف تو نغمه‌ها زبلبل‌ها بود

اندر برمن برار زیبایم بود

من خنده‌کنان کنار او جایم بود

عکسی که بیادگار برداشته ایم

در دفتر روزگار بگذاشته ایم

آن عکس ملیح یادگاری است زتو

آن منظره یاد روزگاری است زتو

مارا که بهار عمر بگذشته عیان

خوش در تو بهار عمر گردیده نهان

(ناهید) که آینده او فخر نساء است

او سبزه‌رخی هنوز زیبا و رسا است

۱۱ دیماه ۳۴ در پاریس سروده شد



### دیشب

دیشب بفکر روشنی شب زنده داری داشتم  
 بزمی به میهن دوستی با جان نثاری داشتم  
 از دوستداران کهن با من کتابی و قلم  
 تا صبح با شوق و شغف اختر شماری داشتم  
 هر لحظه که اندر گذر گوساعتی از عمر خود  
 با یاد فکر میهنم خوش روزگاری داشتم  
 امید افراد وطن با دانش و بینا شوند  
 از لطف یزدان دمبدم امیدواری داشتم  
 « ناهید » با صد آرزو اندر وصال روی او  
 چون بگذرد روز و شبم بسی قراری داشتم  
 ۲۷ آبانماه ۳۴ در پاریس سروده شد

### شب هن

نبود چو ماه رویت شب من دراز باشد  
 تو اگر بسویم آئی در صبح باز باشد  
 همه هست فکر و ذکر من که سفر کنم بسویت  
 بکجا رود دل من که اسیر باز باشد  
 بهوای میهنم کوتاه گشته است عمرم  
 چکنم که چاره نیست سخن دراز باشد  
 بجز از خدا که باشد که رسد بدرد « ناهید »  
 همه دم مرا بدانسوی رخ نیاز باشد  
 ۲ دیماه ۳۴ در پاریس سروده شد



بیاد دوران تحصیل ۱۳۳۴ در اروپا

مرا فریاد استاد کرده شاگردی      نشانهای بود این جاده افتخار مرا      خزان ماهی پیدایشی بود «ناهند»      ز فیش علم یا و بین بهار مرا

در کلاس درس بیمارهای حلق و گوشه و فیش از سمت راست نشسته بود و در کمر بزم حلقی

## ای وطن

هست وطن جان من دلبر جانان من شمع گلستان من یوسف کنعان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

عشق تو در پیکرم فکر تو اندر سرم خاک تو مشک ترم سرمه چشمان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

شاه بلند اخترم رهبر دانشورم پادشه کشورم حافظ ایران من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

در همه گفتار من این بود افکار من ای وطن ای یار من فدای تو جان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

تا که بود مهر و ماه هست خدایم گواه حب وطن مهر شاه باشد ایمان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

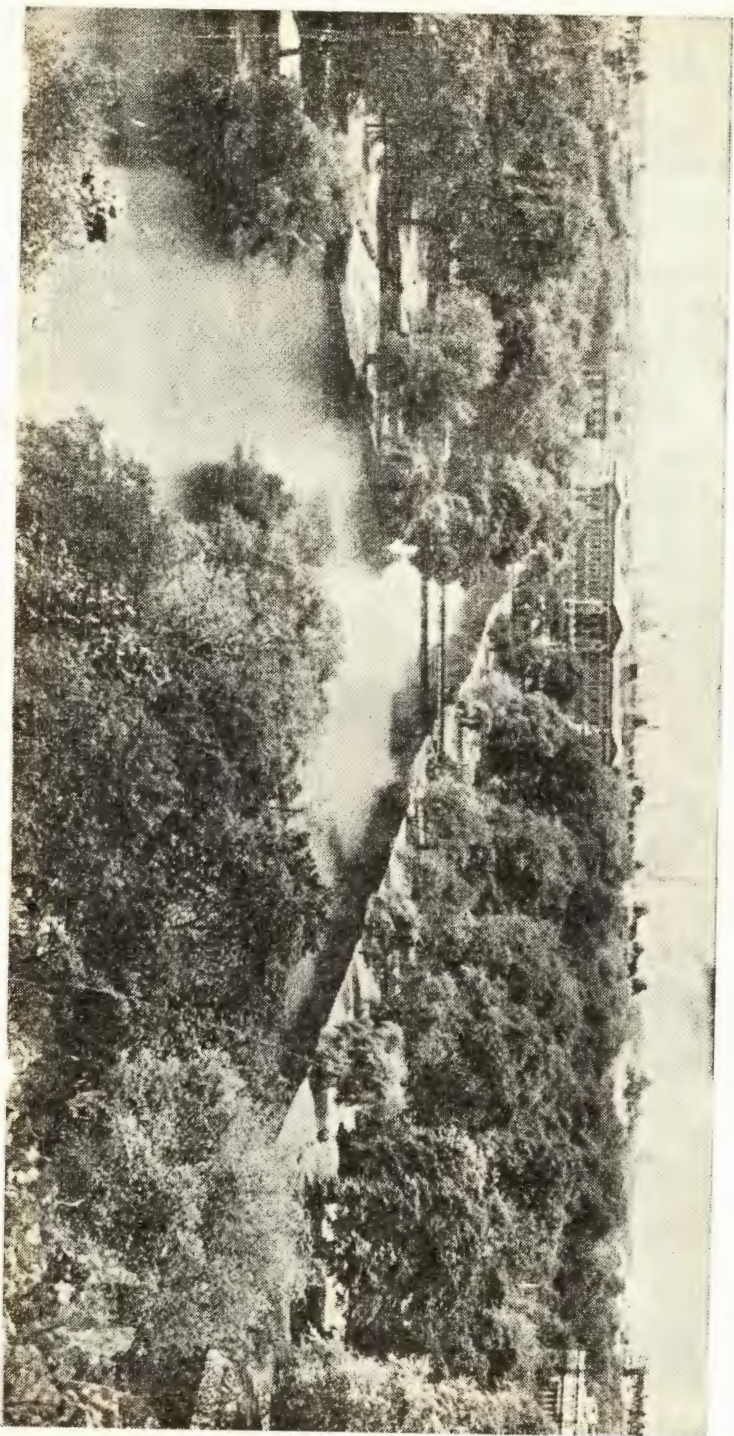
گر چه ز شهر و دیار دورم ای شهر یار خواهم از کردگار عز تو سلطان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

بلبل شیرین دهن «ناهید» گفت این سخن سرشته حب وطن در رگ و شریان من  
خاک تو آباد باد  
شاه وطن شاد باد

جاوید شاه - پاینده ایران

دانشجوی یونیورسیتة لندن - دکتر مریم میرهادی «ناهید» در لندن سروده شد

بهار زیبای لندن  
St. James's Park



سنت جیمس بارک یکی از بارکهای زیبای لندن است که در مقابل قصر سلطنتی

An Ode for Spring

چکامه بهاری

---

بهار چون دم عیسی بغنچه جان بخشد

دوباره بر تن افسرده گل روان بخشد

دهد مراد به مرغان آشیانه بدوش

به بلبلان دل افسرده آشیان بخشد

بباغ سنبل و در راغ لاله جان بخش است

بنفشه بین که طراوت به بوستان بخشد

حلول سال نو و عید توأم است با گل

خدای عمر ابد بر شه جوان بخشد

امید هست که افراد کشورم شادان

بفرد فرد سلامت برایگان بخشد

بعشق و شادی در موسم گل و نرگس

بشاعری چو من خسته دل بیان بخشد

نشاط عمر نگهدار بگذرد ایام

بهر که هر چه کند جستجو همان بخشد

به مهر شاه چو «ناهید» این چکامه سرود

بیاد بود به لندن بدوستان بخشد

۱۹ فروردین ۳۵ در لندن سروده شد



## گاردنس آف نیو پلنس

گاردنس آف نیو پلنس یکی از باغ‌های زیبا و قشنگ استر آنفرد است میوه‌ها  
سبز بجات فراوانی دارد و همچنین دارای گل خانه‌های مطلوبی است .  
ویلیام شکسپیر<sup>۱</sup> شاعر بزرگ انگلستان اوقات فراغت خود را در اینجا بسر برده  
و بیشتر از اشعار خویش را در این باغ سروده .

Gardens of New Place

دیشب از ذوق نخواستید و میگویم فاش

دل در اندیشه همه شب که چه باشد فرداش

نیو گاردنس چه باغی که فریبنده و خوش

کاش روز و شب از این باغ گذر بودم کاش

شد وجودم ز شعف شادو نظر سویش باز  
خرمن سبز شکن در شکن غالیه ساش  
لرزش سبزه زیبای وی از جنبش باد  
فرح انگیزد از آن منظره روح افزاش  
شاخه های گل خوش رنگ سرازیر از جاش  
دل بر آشفته و پرواز کند جان بهواش  
بسکه آن منظره زیبا و دل افروز و نکوست  
چشم عشاق شود خیره نشینی چو بپاش  
بهر آن مردم با ذوق چو آراست خدش  
تا که دل شاد شود دم همه دم از رؤیاش  
فکر و اندیشه او هست خیال شب و روز  
دل در آویخته با جان نکند هیچ رهش  
بگذشتن ز برش ایدل من جان فرساست  
جان بده در ره او وزره شوق اینجا باش  
کاشک ز آن طرف گل و باغ و چمن جایم بود  
حیف آخر ز برم جور فلک کرد جدش  
دیده ام هست بدینسان بجهالش مشتاق  
دل «ناهید» بشوق است و چو مرغی بقفاش



## زادگاه شکسپیر در استراتفورد آن=اون

در هنلی (۱) خانه او نور هدا می بینم  
وہ چہ نوری کہ تجلی زخدا می بینم  
آری این خانه زیبا کہ تولدگہ اوست  
خانه ای هست کہ در عین صفا می بینم  
پانزده شصت و چہار او چو بدنیا آمد  
کس نداند کہ در این خانہ چہا می بینم  
شکسپیر شاعر شیرین سخن از جانب حق  
کلماتش ہمہ ملہم ہمہ جا می بینم  
نتوان یافت نظیرش بچہا گذران  
او بود سعدی و این گفتہ روا می بینم

لطف اشعار نکویش ببرد دلها را  
که حکایت همه از مهر و وفا می بینم  
مری آردن (۱) که چو مامی بود او بی مانند  
در کلامش همه از غیب ندا می بینم  
گوید آن نابغه دهر که این پور من است  
پروراننده او کام روا می بینم  
ویلیام شکسپیر (۲) شاعر شیرین گفتار  
جان او نیز ز سعدی نه جدا می بینم  
این درخشنده سهیل خانه او انگلن است  
آنچه گویند بوصفش بسزا می بینم  
فخر «ناهید» همین بس که چو در مکتب او  
بد چو شاگرد در این شیوه بقا می بینم  
۳۱ تیرماه ۳۵ در لندن سروده شد



- 
- 1 - Mary Arden, Shakespeare , s mother  
2 - William Shakespeare .



## با عده‌ای از هم دوره‌های تحصیلی در دانشگاه اکسفورد

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| بهر تحصیل علم در انگلن    | در میان همچو حورو غلمان است |
| مهد فضل جهان بود «لندن»   | مشعل دانش فروزان است        |
| رهروان علوم در عالم       | هر که در آن ز نیک بختان است |
| بخردان را حیات جاوید است  | بی خرد را نه درد درمان است  |
| نیست دریای علم را ساحل    | کسب دانش نه حد و پایان است  |
| ذوق تحصیل و فارغ از آزار  | نور دانش مرا چو تابان است   |
| آنکه مونس بود ترا (ناهید) | آن کتاب و دلیل و برهان است  |

۴۱ تیر ۱۳۵۴ در لندن سروده شد

از سمت راست نفر پنجم دکتر مریم میرهادی دانشجوی دانشگاه «لندن»

Author near by Thames at  
Oxford in 27 th, July, 1956.



## در مقابل رودخانه تیمز در اکسفورد از سمت راست ردیف جلو نفر سوم دکتر مریم میرهادی

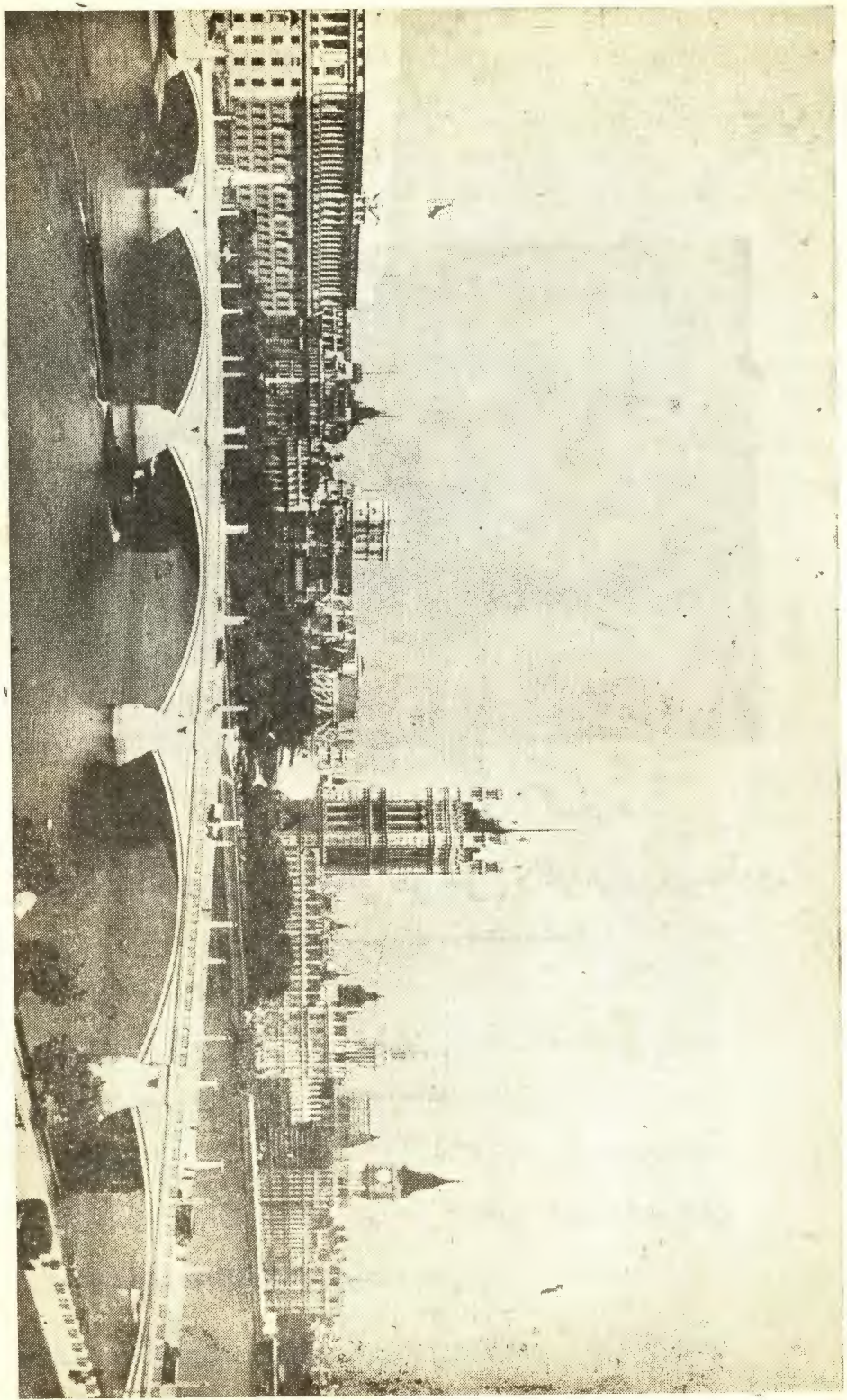
### قطعه

جاری است رود تیمز به رسو چو طبع من

من در مقابلش نفر سیمم بین

خوش آنکه راه برد بسم منزل مراد

دانش چو خرم است و منش گشته خوشه چین



The River Thames

## در گنار رود تیمز

آب در تیمز چو میرفت سبکبار آرام      سوی مقصود روان بودو همی میزد گام  
در شفق دامن زیبای افق رنگین فام      زندگی باد بر این ملت با ذوق بکام

که چه معنای شعف میفهمند

هم نشانی ز هدف میفهمند

نیمی از چهره خورشید چو پنهان درابر      نیم دیگر چو فروزان و درخشنده ستبر  
مرغها سرخوش و سرمست به تیمز در پرواز      نغمه هاشان همه خوب و خوش و بس روح نواز

که خدا حفظ کند کشور ما

دور باشد ز غم و شور و بلا

عالمی هست در اینجا که الم را ره نیست      اندرین عالم بی دغدغه غم را ره نیست  
عدل و داد است در او ظلم و ستم را ره نیست      همه باروح روان زانکه الم را ره نیست

اثر از حيله و تزویری نیست

اندران مردم دلگیری نیست

چشم افکنده بر آن کبکبه و جام و جلال      راحت آسوده روان گشته زهر قال و مقال  
نظم بود به تیمز تار هم از فکر و خیال      لیک یاد وطنم ساخت دگر غرق ملال

در دلم عشق وطن جایی داشت

که چو « ناهید » ثریائی داشت



Hampton Court Palace

Hampton Court Cardens

این چکامه بهاری را در وصف همتون گاردنس یا بهشت موعود سروده

## همتون گاردنس

---

بهار لندن بهشت و باغ مصفائی است

هنگام گشت و فصل تماشائی است

آمیخته است هر قدمش با گل

خوش بوی تر چو عنبر سارائی است

سطح زمین زمرد زیبائی است

همتون نگر چو طلعت عذرائی است

انبوه شاخ و برگ درختانش

پیچیده همچو گنبد خضرائی است

از نو شکوفه ها و چمن هایش

گوئی بجلوه لؤلؤ لالائی است

زیبا و خوش چه لاله دیبائی است

سنبل عیان چو عقد ثریائی است

یاس سفید چون گل مینائی است

مانند نو عروس دلارائی است

نرگس نگر چو دیده بینائی است

همتون مثال دلبر زیبائی است

برچهره ها چه لون حمرائی است

ایمن زبیم صولت سرمائی است

لندن که مهد دانش و دانائی است

افراد آن چو شهره دنیائی است

در آن چه زندگانی شیوائی است

آسان بنزد مردم کوشائی است

اینها ز دست های توانائی است

مولود فکر ملت بینائی است

این ملک بهر دانش مأوائی است

ثروت نصیب مردم دانائی است

لفظی شگرف در خور معنائی است

این سالخورده کشور برنائی است

(ناهید) چون ستاره زیبائی است

رویش همواره جانب بالائی است

۲۲ اردیبهشت ۳۵ در لندن سروده شد



My Picture

عکس من



صورت جسم من است  
پیکر امروز من  
نشان روز خوشی است  
فکر شب افروز من  
کبوتر نیک فام  
قاصد پیروز من  
تا که رساند سلام  
بمقام دلسوز من  
دعای سال نوین  
بوقت نوروز من  
شاد زی و شاد باد  
کشور پیروز من  
حاصل عمر من است  
فکر نو آموز من  
ناهید این عکس شد  
مسرت روز من

عکس فوق را نگارنده ۱۰ فروردین ۳۵ درموقع مراجعت از دانشگاه در ترافالگار اسکویر (۱) بیاد زمان تحصیل درلندن برداشته و اشعار آنرا در گرین گاردن سروده .



## Greetings from Kew

### کیو گاردنس یا بهشت برین

چه خوش صفا شده دمساز با هوای نمی

فرشته گان به چمن آرمیده اند دمی

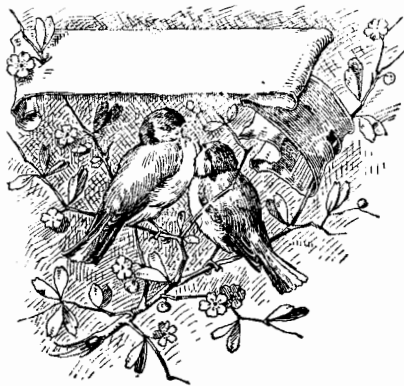
کنم نظاره به گل خانه های رنگارنگ

بیناد روز سعادت مرا بود رقمی

بهار لندن و این باغ و بلبلان چمن

فسرده نیستم از آن نباشدم درمی

کیو بهشت برین است در جهان امروز  
چه گاردنی است مصفا مثال جام جمی  
چه جنتی است که خوبان در او خوش و خرم  
نه ماجرائی و نه محنتی و نه ستمی  
بغیر یاد وطن در زمانه یادی نیست  
بخاطرم نبود از گذشته هیچ غمی  
گل شکفته تو « ناهید » درفشانی کن  
امید هست بفضل خدای با کرمی





## منظره زیبائی از «فولکستون»

Moonlight in Folkestone

### ماهتاب در فولکستون

اینجا زغم دنیا يك لحظه برآسوده  
 اینجا نشود هرگز افکار من آزرده  
 اینجا که بجر نیکی بد ذاتی ما نبود  
 اینجا که بجز پاکی نیرنگ و جفا نبود  
 اینجا که اثر نبود از زشتی و بدخواهی  
 اینجا که ندارد ره بد ذاتی و بدخواهی  
 با فکر و خیال خود رؤیای خوشی دیدم  
 ماهی که فروزان بود بر روی تو می دیدم

میرفت گهی در ابر می آمد و گه بیرون  
می برد دل از عشاق آن منظره میمون  
در شادی و خرسندی فردوس برین بودم  
با بلبل و عشق و گل با ساز و نوا سودم  
آسوده نگاه من بر سبزه چون مینا  
میخواند به نزدیکم بر شاخ گلی زیبا  
آن مرغ فرح انگیز با لحن خوش بلبل  
مست از می آزادی بنشسته بروی گل  
بر دور سرم گردان مانند چو پروانه  
با چهچه شیرینش با نغمه مستانه  
فارغ ز همه هستی در یاد وطن بودم  
با فکر و خیال او خارج زمحن بودم  
افکار بزرگان را جا داده بروی دل  
گفتار پزشکان را بالای سرم منزل  
جز دل نبود جائی از بهر رخ دلدار  
اندیشه « ناهید » است از آن صنم غدار  
۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۶ در کنار دریای فولکستون سروده شد





The Congress President

هیئت مدیره کنگره انجمن مطابقتی بهداشت لندن در دفتر کمیتون،

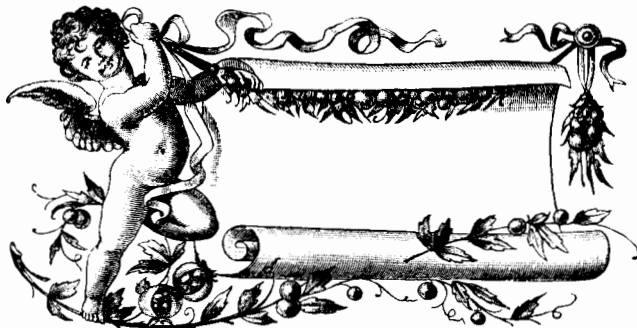
از سمت راست نفر دوم دکتر مریم میرهادی

Dignity of the Medical Professional  
In Folkestone

مقام پزشکان فولکستون

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| دکتران رهنمای سرّ بقا      | رهبر دانشند و مهر و وفا       |
| دکتران مظهر عواطف پاک      | گرچه باشند گاه و گاه بی‌پاک   |
| دکتران موجد صفاء خوشی      | دشمن ناخوشی و بی‌هوشی         |
| دکتران عزیز با فرهنگ       | از شما گشته عالمی همرنگ       |
| ضامن نیک بختی بشرید        | موجب تندرستی بشرید            |
| ای طبیبان پاک باز بشر      | از شما دفع میشود همه شر       |
| موجب قدرت و روان تنید      | حافظ عقل و نیروی بدنید        |
| بهر بهداشت دائم ازدل و جان | می‌نمائید سعی بهر روان        |
| فخر نام جهان شما هستید     | افتخار بشر شما هستید          |
| بهر افراد پاک نیک سرشت     | خوش‌چو «ناهید» این چکامه‌نوشت |

۴ اردیبهشت ۱۳۳۶ در «فولکستون» سروده شد



## بیاد وطن

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| روح من سالها است بی جان است | چونکه دور از جمال جانان است   |
| مهر شاه و وطن چو درد دل من  | هر دو چون گوهر نندودر جان است |
| شاه باشد خدای روی زمین      | دشمنش خائف و هراسان است       |
| آرماف شهنشه ما را           | مجد و رفعت برای ایران است     |
| شد شعارم خدا ، شاه ، وطن    | حب میهن مرا چو ایمان است      |
| دل من بهر خدمت وطنم         | شاد و لب از نشاط خندان است    |
| جانثار است شاه را (ناهید)   | سر و جانش فدای ایران است      |

تیرماه ۳۵ در لندن سروده شد



## مهر و وطن

---

روشن از مهر وطن دیده بیدار منست

روز و شب خدمت افراد وطن کار منست

ستم و ظلم ز بیگانه و یاران دیدم

صبر و نیکی بکسان شیوه رفتار منست

برقیبان و بخصمان نظرم نیکوئی است

به بدان لطف و کرم پیشه و کردار منست

سوخت دل ز آتش غم هیچ نشد حاصل او

تا ابد این دل افسرده گرفتار منست

سیر کردم همه جا را بجهان گردیدم

حاصل تجربه باری بدل زار منست

آنچه در زند گیم یار شفیق است و صدیق

آن کتاب است کتاب آن گل‌بی‌خار منست

دیر وزودم چه غم ارمهلت هستی گذرد

کازچه پاینده بماند زمن آثار منست

هر چه آموختم از پیر خرد در دوران

نکته‌هایی است که همچون گل و گلزار منست

عشق شاهنشه و میهن بدل «ناهید» است

میهن و شاه و خدا شاهد گفتار منست

## بمناسبت تولد اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

در چهارم آبان ۱۳۳۶ جشن باشکوهی در انجمن ادبی «ناهید»  
برقرار بود اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن دکتر مریم میر هادی

سروده شد

### السلطان ظل الله

فرخنده باد پادشها ماه و سال تو  
دانش کمال یافت ز فرّ کمال تو  
تو پیشوای کشور ایران زمین و ما  
سیروس و نادرند کجا در قبال تو  
خورشید را زیر تو فکرت دهی فروغ  
یارب مباد تا بقیامت زوال تو  
از مهر تست خانه دل تابناک لیک  
این خانه نیست در خور خیل خیال تو  
شاهنشها فدای تو جان گر فتد قبول  
کو خامه را توان که دهد شرح حال تو  
از خلق و خوی و رأفت و احسان و عدل داد  
امروز نیست در همه عالم همال تو  
« ناهید » دمبدم ز خداوند ذوالجلال  
خواهد مزید عزّت و جاه و جلال تو

## سو ختم

رفتی از قهر و بصد مهر تو باز آمده ئی  
بر نیازم بفزودی که بناز آمده ئی  
بیگمان آه دلم را اثری در دل تو است  
که بس آشفته و باسوزو گداز آمده ئی  
سو ختم ز آتش هجران و نگفتم با کس  
شکر که امشب ببرم از ره ناز آمده ئی  
چشم جادوی تو برد از دلم آرام و شکیب  
(چشم بد دور که خوش شعبده باز آمده ئی)  
تا ز جور تو دیگر همدم حرمان نشوم  
بر قیبان نکتم قصه که باز آمده ئی  
گر چه بالای تو بهر دل غم دیده بلاست  
این دیگر فتنه که بازلف دراز آمده ئی  
ایکه از راه کرم حال مرا میپرسی  
بس نهادم برهت روی نیاز آمده ئی  
آشنائی ز تو امید مرا بود و کنون  
رفتی از پیشم و بیگانه نواز آمده ئی  
همچو «ناهید» فدای تو شود جان جهان  
زانکه در بزم من ای شوخ فراز آمده ئی

بمناسبت روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ جشن باشکوهی در انجمن  
ادبی «ناهید» برقرار بود . پس از سرود شاهنشاهی  
بیانات و اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن ادبی  
«ناهید» دکتر مریم میرهادی متخلص به  
«ناهید» ایراد شد

## آزادی زنان

در بیست و دو سال پیش احیاءکننده زنان ایران اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر  
در محیط تاریک آنروز آزادی نیمی از جمعیت ایران را اعلان فرمود .  
این عمل از نظر تاریخ در ردیف بزرگترین حوادث شرق میانه تلقی گردید.  
در موقعیکه زن حق حرف زدن ، حق اظهار حیات ، و حق نظر و تشریک مساعی با  
مرد را نداشت و مانند پست‌ترین متعلقات خانه محسوب میشد و هیچ قدرتی نمی‌توانست  
مبارزه با این افکار ناروا بنماید اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر فرزند دلاور ایران در  
روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ زنجیر اسارت ما را گسیخته خورشید آزادی و امیدپرتو  
نورانی خود را بر چهره‌های نیلگون ما تابیده دوره رقت و بندگی هاراسپری فرمودند.  
این اندیشه بزرگ نبوغ رشید ایران بود که بجهانیان نشان داد که زن ایرانی  
هم باید در اجتماع ملل زنده دنیا سرفراز و حق و سهمی داشته باشد .



## تجلیل از روح احیاء کننده زنان و بنیان گذار ایران نوین اهلبحضرت فقید رضا شاه کبیر

دانی ای سرو روان این سر و این جان ز شماست  
بد هر آنجا سر و جانست گروگان شماست  
دانی از چیست مرا سینه چو آتشکده شد  
آری این عشق وطن آتش سوزان شماست  
دانی احسان تو بر خیل زنان شامل گشت  
جان آنان همه دم شاکر احسان شماست  
دانی از مهر تو روشن دل پیر است و جوان  
ملك دلها همه در حیطه فرمان شماست  
دانی از کار تو حیرانم و از فکر تو محو  
آری آری دل ما واله و حیران شماست  
دانی از بهر چه نو شد بجهان فکر زنان  
زانکه یکسر دلشان بسته پیمان شماست  
دانی از بهر چه نسوان شده اند اهل ادب  
این لطائف نفسی از دم رحمان شماست

دانی اخلاق زنان از چه چنین گشته نکو  
آری اینها ثمرانی ز گلستان شماست  
دانی از چیست زنان پیشقدم میگردند  
آری اینان سرشان در ره سامان شماست  
دانی از چیست زنان لایق و شایسته شدند  
اینهمه برتری از رفعت ایران شماست  
دانی از بهر چه این بنده مقامش والاست  
چونکه باجان ز ره فخر ثناخوان شماست  
دانی از هجر تو گردید مرا روز سیاه  
زانکه روز همه کس تیره ز هجران شماست  
دانی از درد ندارم بدل امید علاج  
آری این درد هم از دوزی و حرمان شماست  
دانی از بهر چه «ناهید» بشاهش نظر است  
زانکه هر لحظه بدو رأفت پنهان شماست



## جان جهانی



ای زن که در آفاق تو مشهور جهانی  
از هر چه کند عقل تصور به از آنی  
از علم و کمال تو بود جان بتن ما  
زانت که گوئیم تورا جان جهانی  
بازار شرف پُر ز متاع هنر تو است  
سودی است وجودت که در او نیست زیانی  
ما را که یکی گله تصور بنمودند  
در حفظ چنین گله نمائی تو شبانی  
آزادی و آزاد نمائی و اسارت  
بیچاره زنانی که اسیرند نهانی  
از کثرت ظلمی که بدوران شده بر ما  
پیریم بظاهر همه در عین جوانی  
خرداست اگر فکرت «ناهید» بدیده  
لفظی است که آورده ببازار معانی



## دلَم سَوی تو بود

---

سالها شد که دلم شیفته روی تو بود

سرم از وجودو شغف خالکسر کوی تو بود

از خیال تو نمیرفت نظر جای دگر

مست از روی تو ورنگ تو و بوی تو بود

عشق سرکش که دمی در برم آرام نداشت

کشت آرام ولی رهن او موی تو بود

نصف گیتی چو سفر کردم و بس گردیدم

باز ای قبله من روی و دلم سوی تو بود

اینهمه شهرت دنیا که نصیبم گردید

همه در پر تو عشق رخ دلجوی تو بود

هر زمانی که نظر سوی گلستان کردم

منظر دیده من طاق دو ابروی تو بود

محفلی ساخته دارم ز اساتید سخن

طبع «ناهید» خوش از لعل سخنگوی تو بود



## عشق و وطن

تشنه کام و بنظر آب زلالی است مرا

مرغ پا بسته ام اما پرو بالی است مرا

دیده فتح بمن مینگردد در همه حال

گر که باخضم بدانیش جدالی است مرا

بهر خدمت بوطن بادل و جان میکوشم

نقص کم گوی که این طرفه کمالی است مرا

چون بود مهر تو در دل چه غم از جور فلک

تا بسر شور تو دارم چه خیالی است مرا

کاش میآمدی و حال مرا می دیدی

تا که آگاه شوی بی تو چه حالی است مرا

هست روشن دل من شیفته مهر وطن

میدهم جان برهش تا که مجالی است مرا

راه مقصود مگو دور بود بر « ناهید »

سهل و نزدیکترین راه وصالی است مرا

## در انجمن ادبی «ناهدی»

بعد از ظهر جمعه ۱۸ بهمن ۱۳۳۶ جشن باشکوهی بمناسبت روز تاریخی ۱۵ بهمن بشکرافته سلامت ذات اقدس اعلی حضرت همایون محمد رضا شاه بهلوی شاهنشاه محبوب ایران

در محل انجمن اول بازار تجریش برقرار بود پس از سخن رانی مجلسر رئیس انجمن اشعار زیر را ایراد ومورد توجه اساتید وشعرا قرار گرفتند.



## پانزده بهمن

ای که شد تشریف شاهی راست بر بالای تو

زینت تاج کیان شد گوهر یکتای تو

دمبدم چون آفتاب زر فشان پیدا بود

زیر تاج خسروی با صد شرف سیمای تو

سایه پروردگاری آفتاب معدلت

هر کسی را در سر این سودا که بوسد پای تو

همچو خورشید جهان چشم چراغ عالمی

توتیای دیده ما گشته خاک پای تو

طالب صلح جهانی ضامن امن و امان

هست تابان ملک هستی از فروغ رای تو

خسروا دانش پناها در جهان علم و فضل

یافت ایران قدر و جاه از همت والای تو

نیمه بهمن خدا بر ما عطا و لطف کرد

تا رهید از چنگک دوانان جان جان افزای تو

کرد در آن روز خصم مملکت قصدی عجیب

داشتت محفوظ لیکن ایزد یکتای تو

پایه دانشگه از مهر رضا شاه کبیر

گشته محکم زوست روشن دیده بینای تو

تاجدارا جان ما ملت فدا بادا ترا

بهر خدمت جان نثارانیم پیش رای تو

خسروا «ناهید» از سر زندگانی میکند

با شعف در سایه اقبال گردون سای تو

## بزم ادب



دوش در محفل ما بزم ادب برپا بود

خاطر از حبّ وطن خرم و مهر افزا بود

دور از صورت و دمساز بمعنی بودیم

یار در صورت و معنی نظرش با ما بود

ناطقان را سخن از مهر و وفا بر لب لیک

در دل از عشق شهنشاه و وطن غوغا بود

قصه شعر و ادب روز نماید شب را

زین سخن تا دل شب نیز حکایت ها بود

چشمشان تا شود از نور حقیقت روشن

کاشکی دیده مردم همگی بینا بود

داد تمثال شهنشاه به مجلس زینت

در نظر شاه چو خورشید جهان آرا بود

دوستانان شه و میهن و یاران صفا

همه بودند مگو بزم ادب تنها بود

همچو « ناهید » در آن انجمن روح افزا

اثر مهر ز روی همگی پیدا بود

## شاه = وطن

---

سزاست منقبت و مدح پادشائی را

که افکند نظری همچو من گدائی را

ز درگاه شه ایران که یکجهان لطف است

ز راه جور نرانند بینوائی را

تمام کشور مغرب بدیده دیده ولی

نکو تر از وطن خود ندیده جائی را

حدیث حبّ وطن گر شنیده هرگز

مجو بغیر وطن خواه آشنائی را

اگر که هر دو سرا رایگان دهند بتو

مکوب جز در لطفش در سرائی را

دعای شاه و وطن صبح و شام باید گفت

مخواه بهتر از این جان من دعائی را

تو شاه کشور جانی و لشکرت دلها

نیافت خاطر از این خوبتر ثنائی را

گذار پای بچشم ز راه لطف و کرم

که توتیا کنم ای شاه خاک پائی را

دوای دل نبود غیر یاد او « ناهید »

جز این دوا نگزینم دگر دوائی را

## عمر گذشتہ

گر عمر رفت شکر کہ با آب و تاب رفت

بیدار بود بخت گرم دل بخواب رفت

غیر از جفا نصیب من بینوا نبود

غم نی بہار عمر اگر با شتاب رفت

تقدیر و سرنوشت چنین بود از ازل

کان یار بیوفا ز برم با شتاب رفت

گفتم حکایت غم دل گویمش ولی

ناکرده آن نگار سؤاں و جواب رفت

دیگر فریب وعده جانان نمی خورم

کز پیش چشم آنرخ چون آفتاب رفت

روز مرا چو شام سیہ کرد ناگهان

نامہربان مہم کہ چو تیر شہاب رفت

رخسار شاہ در نظرم جلوہ گر بود

صد شکر مہر روی نمود و سحاب رفت

«ناہید» ای ستارہ رخشندہ غم مخور

ہست آفتاب حسن اگر ماہتاب رفت



## خدا = شاه = میهن

بمناسبت روز تاریخی ۹ اسفند ۳۲ و ابراز احساسات ملت شاهدوست ایران نسبت  
با علیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران و دهمین سال تأسیس  
انجمن ادبی «ناهید» در جمعه ۹ اسفند ۳۶ جشن باشکوهی در انجمن برقرار بود پس از نواختن  
سرود شاهنشاهی (کشورجم) بتوسط رئیس انجمن سروده شد.



نگارنده در موقع سخن رانی

## کشور جم



قرنها کشور جم فخر بدنیا میکرد  
دیده پُر نور، جهان از هنر ما میکرد  
جام جم آئینه صنع جهان بینش بود  
اندر آئینه رخ خویش تماشا میکرد  
آری آن جام جهان بین که ز جم بودنشان  
همسری با فلک و گنبد مینا میکرد  
ز آنهمه شعبده ها عقل بشر حیران بود  
که دمامد کف ما با ید بیضا میکرد  
ملک ایران گهری بود که در عالم کون  
پرسش از گمشدگان لب دریا میکرد  
کاخ کشور ز مقام شه ما گشت بلند  
فکر شه بود که اسرار هویدا میکرد  
راستی مشکل ایران بر شاهنشاه ما  
سهل میبود که او حل معما میکرد  
شاه ایران که بهر حال خدا یارش باد  
با خداوندی خود باز خدا یامیکرد  
فیض روح القدسی شامل شاهنشاه ماست  
که ز گفتار کند آنچه مسیحامیکرد  
جان «ناهید» فدای شه و ایران بادا  
که بدان نام زهر کارگره وا میکرد

## انتظار



عمر عزیز گشت چنین طی زانتظار  
دردی بروزگار بتر کی زانتظار  
جانم بانتظار دریغا بلب رسید  
آگاه نیست از چه دل وی ز انتظار  
مطرب بچنگ و تار بزن دست زانکه من  
دارم نوای زار چنان بی زانتظار  
گویند انتظار زمرگ است سخت تر  
آری بهار من شده چون دی زانتظار  
گر در قیامت آتش سوزان بود بکار  
در جام آتش است مرا می ز انتظار  
چون بلبلی که از گل خود مانده است دور  
نالم همواره در قفس ری زانتظار  
« ناهید » صبر کن که ظفرها بود بصبر  
دیگر نه از فراق بگوئی زانتظار





## نگارنده در ۱۳۲۶ موقع دفاع از حقوق بانوان در انجمن روزنامه نگاران

---

هر فرد از افراد بشر که در محیط اجتماعی یعنی در جامعه بشری بوجود میآید دارای حقوق فردی است .

حقوق فردی حقی است مسلم که تمام افراد اعم از مرد و زن باید از آن برخوردار شوند . چه کسی غیر از خود ما دفاع از حقوق ما خواهد نمود ؟

## حق گرفتنی است

يك دم ز حقوق مدنی دم بزن ای زن  
مندیش و دم از حق مسلم بزن ای زن  
تو مام وطن بانی این کاخ و اساسی  
پس گام در این راه تو محکم بزن ای زن  
اندر ره اثبات حقیقت تو چو «ناهید»  
تا زنده شود نام وطن دم بزن ای زن

## نبرد زنان

امروز روز كلك و بنان است  
بحث از نبرد سخت زنان است  
كمتر ز دیگران تو چرائی  
فرقت بگو چه با دیگران است  
بهر حقوق جمله نسوان  
حق گوی از آنکه جای بیان است  
ای بانوان فاضل ایران  
موضوع حرف حق بمیان است  
«ناهید» کوششی کن و جهدی  
تا آنکه فرصتی بجهان است

## جهان دنی



حیات کوتاه ما منزل سعادت نیست  
در این جهان کهن جای استقامت نیست  
مرو بفکر جوانی و عشق نافرجام  
چو این دوروزه دیگر جای استراحت نیست  
فقط عدالت با خلق کن دثار خودت  
که زندگانی انسان به از عدالت نیست  
برو سعادت خود را ز کعبه دل خواه  
که نزد مردم دوران ره سعادت نیست  
بهر روش که پسندی خدای را بشناس  
که غیر او بجهان راه استعانت نیست  
فقط ز فیض خدا شخص را توانائی است  
بغیر لطف خودش صحت و سلامت نیست  
بروزگار تو « ناهید » حق پرستی کن  
در این جهان دنی عمر با فراغت نیست



## پروانه

---

خویشم بمحنت و ز تو بیگانه ام هنوز  
تاریک بیرخ تو بود خانه ام هنوز  
هر چند لاله سان بدلم داغ هجر تست  
سر مست زان دوترگس مستانه ام هنوز  
سر خوش ز جام عشق و جنونم زبزم دل  
ای عقل، سربتاب که دیوانه ام هنوز  
ای یار سنگدل که شکستی دل مرا  
نقش است چهره تو به بتخانه ام هنوز  
گلهای آتشین که زدست بمن رسید  
با یاد روی تست بگلخانه ام هنوز  
عکست نشانه ایست ز دوران زندگی  
در کلبه محقر ویرانه ام هنوز  
ایکاش کاستی ز جفا های خود از آنک  
پُر باشد از وفای تو کاشانه ام هنوز  
ای هوشیار پند ندارد اثر که مست  
از عشق او بگوشه میخانه ام هنوز  
«ناهید» را مران ز درخویش چون زمهر  
بر گرد شمع روی تو پروانه ام هنوز



## قمار عشق



در قمار عشق او دل گرچه آسان باختم

نقد جان را نیز در سودای جانان باختم

در دو روز عمر جز حرمان نصیب دل نشد

گرچه عمری را بیای او شتابان باختم

همچو شبنم بی گل رخسار او رفتم زدست

جان و سر در پای آن سرو خرامان باختم

دوره بدبختیم آغاز شد آندم که من

دین و دل را در ره یاران نادان باختم

پا نهادم چون براه عشق گشتم سرفراز

دادم اندر راه او سر را وسامان باختم

اندرین دریای طوفان که نامش زندگیت

کشتی امید را در خشم طوفان باختم

عاقبت در صحنه بازیهای پرغوغای شوق

شش در امید با رنج فراوان باختم

در ره میهن زیانی گرسد سود است سود

خوشدلم گرجان ز بهر ماه تابان باختم

همچنان «ناهید» خوش فرجام در عهد شباب

هستی خود را بمهر روی یاران باختم

## برای انسان مصمم شکست باعث تزلزل افکار نمیشود

### قلب شکفته

.....

عشقی بروزگاران در دل نهفته دارم  
راز نهان خود را تا کی نگفته دارم  
از عشق میهن و شاه شاداب و نوجوانم  
بیدار طالع من کی بخت خفته دارم  
در راه فضل و دانش پیوسته رهسپارم  
در بوستان شادی قلبی شکفته دارم  
ره برده ام بگنجی از پایداری عشق  
زانرو بکنج خاطر بس در سفته دارم  
افکار روشن من هر سو جو جو روان است  
بس نکته نگفته هم ناشنفته دارم  
آید صبا ز کوئی کوی بهشت خوئی  
هردم سرای جانرا زین پیک رفته دارم  
« ناهید » آشکار است در راه عشق میهن  
رازم دگر بخاطر تا کی نهفته دارم



## بمناسبت تعمیم تعلیم و تربیت عمومی در سراسر کشور بامر شاهنشاه محبوب دانش پرور سروده شد

### فرهنگ نوین

از لطف خداوندی ایران چه وزین آمد

اصل همم وحشمت بنگر چه رزین آمد

سلطان عظیم الشان آب خسرو فرزانه

صد ملك سلیمانیس درزیر نگین آمد

سر تاسر ملك جم تاسیس مدارس شد

این فکر فروزنده از شاه مهین آمد

فرهنگ نوین گردید آفاق منور گشت

رسم وره فرهنگی حالی که چنین آمد

بامر شه خوبان بگرفت عمل پیشی

پیروزی این ملت تا روز پسین آمد

این کشور پهناور با آنهمه آشوبش

با کوشش و جدیت چون خلد برین آمد

اینها همه از شاه است جای چه و چون نبود

در طبع اگر «نهاید» صورتگر چین آمد

بنیاد

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| بی وضع بنیاد مهر و وداد    | زمن بشنوا این طرح نیکو نهاد |
| کنی گر عمارت عیان و نهان   | مکن وصل بر منزل دیگران      |
| اساس بناها ز روز نخست      | ز بنیاد محکم بنا کن نه سست  |
| بنا چون کنی از نشیب و فراز | منبت منقش ملمع بساز         |
| اگر طرح او را بخواهی نکو   | بنا کن وسیع و رفیع و دورو   |
| بنا را گزین جای سخت و بلند | نه در جای پستی که بیند گزند |
| بنای عمارت ترا ای نبیل     | مربع اگر شد به ازمستطیل     |
| بنای محبت همیشه بیاست      | بلی این عمارت نکوتر بناست   |
| بنائی که «ناهید» کرده بنا  | امید است باشد همیشه به پا   |



## دارو

داروی جوانی چیست ای دکتر مینوخوا

از راه کرم در ده گر داری از آن دارو

می خور که بفروردین زیباییت افزایش

در شادی جان میکوش ایدلبر زیبا رو

يك نای نیم خوشتر از دولت قارونی

مینای میم بهتر از نعمت صد مینو

هر سو دل مردم را در دام کشد زلفت

این سلسله را هشتند نام از چه بتا گیسو

چشم تو رمد از ما با یکنظر ای مه وش

زینروی بدو گفتند ارباب ادب آهو

گفتی که بری قسمت از خوان وصال من

گر هست وفا جانا در وعدهات آخر کو

« ناهید » هنرپرور در راه ادب هر دم

از فکر نماید سحر و زطبع کند جادو



## دل شکسته

شکسته خاطر و مهر تو در دل است هنوز

دل شکسته بسوی تو مایل است هنوز

اگر چه دور ز دیداری ای پری رخسار

خیال روی تو اندر مقابل است هنوز

کمان برد که از او گشته یار بیگانه

ز خویش عاشق غمدیده غافل است هنوز

اگر چه دور جوانی چو باد میگذرد

چه غم جوانی اقبال حاصل است هنوز

میان بحر بمانده است کشتی امید

بین بطلع بد ، دور ساحل است هنوز

رقیب گر کند از بد دلی بد اندیشی

چه غم، که فیض تو ای دوست شامل است هنوز

تمام عمر بحسرت بسر برد « ناهید »

بکام دل شدن ای دوست مشکل است هنوز



## ماه مقنّع یا قمر مصنوعی

کره فروزان قمر که از قرون تاریک و اعصار قدیم دیدگان دقیق عالمیان را بخود متوجه ساخته در هزار و دوست سال قبل دانشمندی ایرانی بنام هشام فرزند حکیم بلخی که از یاران صمیمی ابومسلم خراسانی بود با فقدان وسایل و ادوات و آلات لازمه قمر مصنوعی را مانند گوی سیمینی ساخته و با آسمان پرتاب مینمود، تا چهار ماه فضا را از نور خود روشن و منور میکرد.

این قمر را ماه مقنّع، یا ماه نخشب، یا ماه سنام میگفتند.

هنگامیکه ابومسلم با یرنگ و حمله دشمنان از میان رفت هشام پس از مرگ یار عزیز دیرین خود پیروان و دوستانش را در محلی جمع کرده میخواست انتقام خون ابومسلم را از دشمنان بگیرد. برای اینکه شناخته نشود نقابی بر چهره انداخت و از آن پس به مقنّع معروف گشت.

متأسفانه عاقبت این مخترع بزرگ ایرانی مسموم شده در گذشت ولی نام نامی اش

باقی و برقرار ماند.



## ماه سنّام

آن ماه که منزلگه او عالم بالا است  
نورش چه فروزان بدل مردم والا است  
هشام که فرزند برومند حکیم است  
با مخترع ماه در این دوره سهیم است  
مقنع برخ افکند که دشمن شناسد  
آن عالم دانا که زدوان نهراسد  
ماهش به مثل رشک مه چرخ برین بود  
با ماه بدان روشنی و نور قرین بود  
این مخترع ماه و قمر بود زایران  
آن گوهر با ارج و هنر بود زایران  
این فکر و هنر نیز زایران قدیم است  
این ماه جهانتاب ز دوران قدیم است  
خود واله و شیدای وطن بود مقنع  
هم مفخر ایران کهن بود مقنع  
چون ساخت قمر گفت که این ماه سنّام است  
سازنده این ماه بدنیش پیام است  
ایران بسزا بالاد و گوید قمر از ماست  
«از دست که نالیم که از ماست که بر ماست»  
افسوس که سوزاند عدو مرد هنر را  
اندر صدف دهر نهان ساخت گهر را  
« ناهید » توهم ماه شب افروز جهانی  
چون ماه شب افروز درخشنده بمانی

## سر نوشت

.....

شکنجه زندگی مرا فکورت و نیرومندتر ساخته اکنون افراد اجتماع را  
بهتر میشناسم. تنهایی باعث وسبب سکونت خاطر مگردیده است و بطور کلی در برابر  
بدبختیهای گوناگون و مظلالم مردم طبعم عادت کرده و کمتر متأثر میشوم.  
این حقایق است که در مکتب سرنوشت روزگار در قلیل مدت حیات خود  
آموخته ام.

## روزگار من

—•—

آگاه نیست یار من از حال زار من  
کی با خبر شود ز غم من نگار من  
تا کی بگوشه‌ای بنشینم بدرد و غم  
آخر ترحمی بدل بی قرار من  
افسرده گشته جان فگارم ز دوریت  
ای لاله رخ بین چو دل داغدار من  
دیدم براه کشور اگر چند رنجها  
نومید نیست این دل امیدوار من  
مدیون خدمتم که بمیهن ادا کنم  
عشق وطن ربوده ز کف اختیار من  
آخر کجا روم بکه گویم غم درون  
کز دست خاق گشته سیه روزگار من  
چشمم سپید گشت چو «ناهید» مهوشا  
وز حد گذشت در ره یار انتظار من

مهر هیدن

ای خالق یکتای من دارد نوایت نای من  
شور تو شد صهبای من تو جان و هم جانانه ام  
با این شهنشاه مکین آباد از او ایران زمین  
کشور شود رشک برین از لطف آن شاهانه ام  
ای شاه باقی نام تو دل ها سراسر رام تو  
همواره شیرین کام تو روشن ز تو کاشانه ام  
از جان ناقابل خجل از هدیه خود منفعل  
مهر تو ام باشد بدل تا عاقل و فرزانه ام  
تا شمع جان افروختم پروانه سان پرسوختم  
عشق وطن آموختم او شمع و من پروانه ام  
با تو دل مجنون من جوشد بعشقت خون من  
من قطره تو جیحون من پُر می ز تو پیمانه ام  
من مست و مدهوش از تو ام گویا و خاموش از تو ام  
باهوش و با گوش از تو ام با تو ز خود بیگانه ام  
« ناهید » اندر کوی او شد دل اسیر موی او  
من بی نصیب از روی او چون گنج در ویرانه ام



## فگاهی

---

مه طلعتم بگردنش از گل فکل زده است  
چون گلبنی بود که گلی روی گل زده است  
ایکاش بودمی من مسکین بجای گل  
کانشوخ دلربای گلی را به گل زده است  
به به از این مدال که باشد بگردنش  
بر گردن جهان زحسد بند و گل زده است  
یاران حذر کنید که آن ماه سنگدل  
امروز خوبتر شده از گل فکل زده است  
چون ارغوان شده گل زیبا به رنگ و رو  
کان ماه نازنین دوسه جامی زمل زده است  
قاآن کجاست تا که به بیند رخ نکوش  
صد طعن برشهامت خان مغول زده است  
نازم بآن شجاع که هنگام رزم و کین  
چون شیر شرژه تکیه خود را به رل زده است  
ویران نموده کاخ امید مرا ز جور  
بر شیشه دلم همه جا باندرل زده است

من کنترل نمیشوم اندر دیار عشق  
هرچند آن نگار دم از کنترل زده است  
باشد حسود و خام هنوز اندرین بساط  
دیگش اگرچه ز آتش غم قل و قل زده است  
هجر تو رودخانه پر طول و بس عمیق  
وصلت ز راه لطف بر این رود پُل زده است  
«ناهید» راز خویش پوشان ازین سپس  
زیرا رقیب درهمه جا با دهل زده است



## الکل

الکل پس از آنکه داخل در بدن شد هیچ عضوی از اعضاء از تأثیر آن مصون نمی ماند. اعضائی که بیشتر از همه در تحت تأثیر قرار میگیرند سلسله اعصاب و معده است.

الکل قوای دماغی را نیز بتدریج ضعیف نموده قابلیت تحریک نقصان یافته حافظه کم میشود.

نتایج الکلیسم بر دو قسم است: فردی واجتماعی.

**نتایج فردی** - در نتیجه اختلال اعمال هاضمه و سلسله اعصاب تمام اعضاء بدن در تحت تأثیر این سم مهلك قرار گرفته مقاومت بدن کم میگردد چنانکه در امراض عفونی اشخاص الکلی بیشتر تلف میشوند.

همینطور شخص الکلی زیاده از سایرین مستعد به ابتلای مرض سل میباشد احصائیه معلوم نموده که در ۲۵ نفر مسلول ۱۸ نفر الکلی بوده اند در ممالکی که استعمال الکل شایع است بیماری خطرناک سل زیاده است.

**و اما در انگلستان و سوئد که استعمال الکل بسیار کم است مرض سل هم نادر دیده میشود.**

**نتایج اجتماعی** - اشخاص مبتلای به الکل برای جامعه عضو مفیدی نمی باشند همچنین فرزندان آنان.

بیشتر از جنایات مولود الکل است بنابراین الکل يك بلیه بزرگ اجتماعی است که فامیل های زیادی را از بین برده برای جامعه بشری مهلك و خطرناک است. باید مذهب مطهر اسلام را تقدیس نمود که این سم مذموم و منفور را حرام نموده.

## مضار الککل

تمام فتنه دهر از زیان الککل گشت  
عموم جنگ و جدلها نشان الککل گشت  
فساد و فتنه و آشوب و رنج در عالم  
مسبب همگی ترحان الککل گشت  
شراب ناب که بر جان خلق زد آتش  
شراره‌ای ز عیان و نهان الککل گشت  
گلو و حنجره و صوت را خراب کند  
که اینهمه بجهان از زیان الککل گشت  
بمغز لطمه زند قلب را فسرده کند  
بُروز سخته قلبی از آن الککل گشت  
جنون خمر جنونی است بس خطر انگیز  
بارت میرسد این امتحان الککل گشت  
تو خود ز راه یقین آگهی ازین مطلب  
کدام دل بجهان در امان الککل گشت  
فدای مذهب اسلام و جد اطهارم  
که خصم الککل و هم پیر و ان الککل گشت  
چو مرغ بی پرو بال است پیش اهل نظر  
کسیکه صحن دلش آشیان الککل گشت  
شنو تو پند ز «ناهید» گر چه این اندرز  
چو تیر جایگزین در روان الککل گشت

ششم

خواهی چو عسل بکام شیرین گردی  
در شیر بخواب تا به از این گردی  
هر روز به وان میان جوئی از شیر  
بنشین که بدهر عاقبت بین گردی  
باروی لطیف و نرم و زیبا و سفید  
از رخ نمکین بجسم سیمین گردی  
در گلشن حسن باچنین زلف و رخی  
خوشبوی تراز سنبل و نسرين گردی  
در عهد شباب کان بهار عمر است  
يك لحظه مباد زار و غمگین گردی  
بر کس منما روی خود ای یار تُرش  
تا آنکه به نزد خلق شیرین گردی  
در بزم نشاط شاد و خندان باشی  
« ناهید » صفت همیشه خوشبین گردی



## دوری

---

گرچه دوری زبهرم دربر توجای من است

عشقت اندر همه عالم سر و سودای من است

رخت بر بست زدل شادی و مهر تو بجاست

شاهد مهر تو خود این دل شیدای من است

دارم امید که روزی ز درم باز آئی

فکر امروز یقین حاصل فردای من است

چشم من سوی تو و دیده جمعی نگران

من بیاد تو و خلقی بتماشای من است

دید در آینه و گفت که این سرو روان

که بپا کرده قیامت قد و بالای من است

گفتم اسمی بزبانها بود از باغ ارم

گفت باغ ارم آنجاست که مأوای من است

گفت جان در ره ما میدهی از روی نشاط

گفتم آری بدل این فخر تمنای من است

گفتم ای فتنه، جهان میشود آیا اصلاح

گفت این امر بلی بسته بایمای من است

آنکه در عشق تو ثابت قدم و پابر خاست

مهر «ناهید» تو و همت والای من است

## نامه

این نامه یار مهربان است  
در پیکر من بلطف جان است  
از مطلب و خط دلپذیرش  
بر مهر و عنایتش نشان است  
دانسته ام این پیام شیرین  
ز آن نوش لب شکر دهان است  
از رنج و غم از دلم برآسود  
از قدرت کلك و آن بنان است  
از بیم رقیب بسته ام دل  
سوزد دل من از آن نهان است  
گر عهد شکست یار و گر نه  
عشق من و شوق من همان است  
ای مرغ ز دام رفته آخر  
باز آی که وقت آشیان است  
افکار پریش بر دل ریش  
کاهنده جان ناتوان است  
این اشک روان و آه « ناهید »  
بر راز نهان او نشان است

## صنما

---

صنما ز هجر رویت دل من غبار دارد  
تو بیا بیرس از این دل که بمن چکار دارد  
بقمار عشق دیدی بگذشتم از دوعالم  
بنگر چه سودها ای صنم این قمار دارد  
بسویم نظاره کن ز پی تسلی دل  
که هوای تار زلفت تن من تزار دارد  
زخزان هجر رستم که بهار وصل آمد  
چه هوای جانفزائی که چنین بهار دارد  
مکن ای گل از ره جور بباغ دهر خوارم  
تو گلی وخار من، گل بکنار خار دارد  
بسم این شرف که بر خاک رهت نهاده ام سر  
که گدا بخاک در گاه شه افتخار دارد  
بدل فگار «ناهید» نگاه رحمتی کن  
که هنوز دیده اندر ره انتظار دارد



بمناسبت بازگشت موکب مبارك اعلیحضرت همایون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

از سفر مظفرانه شرق و غرب عالم عصر جمعه ۲۷ تیر ماه ۳۷ جشن باشکوهی  
در انجمن ادبی «ناھید» برقرار بود اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن اسروده شد



نگارنده در موقع ایراد سخن و شعر

انجمن ادبی «ناهید» بازگشت موکب مسعود ملوکانه را از سفر بزرگ شاهانه  
که در همه جا باعث افتخار و سرافرازی کشور عزیز بوده اند به پیشگاه  
مبارک اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

تبریک و تهنیت عرض مینماید

## جان برافشانید

شاه روشن ساخت میهن را برای خویشان  
شد بدلها مهر او از هر طرف پرتو فکن  
خاک پاک شاه را سازید تاج افتخار  
(افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن)  
نوبهاری عالم آرایست رأی فرخش  
مقدمش یارب مبارک باد بر سر و سمن  
یافت زو کار جهان بنگر چه حسن خاتمت  
چون بهر سو رو نمود از مهر باوجه حسن  
خویشان بنهاد پا در راه اصلاح امور  
خود جهان پیمود در تدبیر ملک خویشان  
ساخت ایران را بچشم جمله گیتی سر بلند  
دوستانندش، از اینر و جمله در سر و علن  
جان پیايش گر بر افشانند یاران بس بجاست  
این سخن گویم زدل «ناهید» اینک جان من

## تقریظ‌های جراید وزین تهران و شهرستانها

---

تقریظ‌هاییکه به نظم و نثر از طرف نویسندگان سترك ایران که نماینده افکار ملت و مشوق خدمتگزاران کشورند نسبت به پنجمین آثار نگارنده (خاطرات لندن یا مشاهدات « ناهید ») مندرج شده است بهترین و بزرگترین افتخارم میباشد برای زیب و زینت دیوان « ناهید » عیناً نقل مینماید و قطعه زیر را تقدیم آستان علم و دانش بی کرانشان مینماید :

### قطعه

---

این همه تشویق و لطف و مکرمت

نیست جز از راه ذره پروری

فیض دانش بین که کمتر ذره را

می دهد جاه و مقام و برتری



بقلم دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمود نجم آبادی  
استاد دانشگاه تهران



همکار ارجمند دانشمندم



کتاب « خاطرات لندن » را خواندم بسیار خوب و پسندیده تنظیم گردیده بود و بی اندازه جالب توجه میباشد . ای کاش هر فرد ایرانی که به آن صفحات عزیزت میکرد بمانند آنهمکار چنین ارمغانی میآورد .

بنده بسهم خود بنام يك همکار تبریک خدمتتان عرض مینمایم و ضمناً خواهشمندم از کتب « سیفیلیس دهان » ، « التهاب لثه » ، « زندگانی زن » جهت مخلص ارسال فرمائید .

با تقدیم احترامات

دکتر نجم آبادی



بقلم یکی از فضلاء و شعرای نجف  
خواننده روزنامه «ندای زنان»

---

فیا میرهادی یا بنت الطَّهرِ فاطمه

---

بتألیفك الممتاز یا خیرة النسا

سبقك النسا طراً و كنتِ مثالها

فیا بنت (آطه) كنتِ للفضل اهلُهُ

و كنتِ بطب « الحق » فخر رجالها

فیا میرهادی یا بنت الطَّهرِ فاطمه

علتِ نفسك فی مستقیم فعالها



## خاطرات لندن

یا

### مشاهدات « ناهید »

.....

بانوی فاضله دکتر مریم میرهادی در سال ۱۳۳۴ برای تکمیل تحصیلات و انجام مطالعات به لندن رفته و پس از بازگشت کتابی بعنوان فوق راجع بمؤسسات علمی آن شهر بزرگ تالیف نموده که مورد استفاده علاقه‌مندان خواهد بود .  
مزید توفیق نویسنده محترمه را در انتشار تألیفات سودمند خواهانیم .



## خاطرات لندن

یا

### مشاهدات «ناهید»

بانود کترمریم میرهادی مدیر و نویسنده روزنامه «ندای زنان» و عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن که از زنان فاضل و وطنپرست ایرانند پس از مراجعت از لندن کتابی تحت عنوان فوق نزدیک به ۲۵۰ صفحه چاپ و منتشر ساخته اند.

بانو د کتر میرهادی برخلاف پاره‌ای از مردان و زنان ما که عمری را در خارج گذارنده و پس از بازگشت بمیهن احساس نخوت و استکبار خاص مینمایند حاصل مشاهدات و توقف کوتاه خود را در یکی از مراکز تمدن جهانی بصورت کتاب جالب و دلپسندی در آورده اند که مطالعه آن برای هر ایرانی لازم است.

در این کتاب که سراسر آنرا شعله احساسات ملی و وطن دوستی زینت داده است نویسنده درباره شئون مختلف اجتماعی انگلستان، آثار تاریخی، مؤسسات اجتماعی، و انجمن‌های مختلف بحث کرده است.

بعلاوه از شعرای بزرگ انگلستان و نمونه‌ای از آثار برجسته آنها هم سخن رفته است.

مطالعه این کتاب مفید را بهمه خصوصاً کسانی که علاقمندی بتکمیل تحصیلات در انگلستان دارند توصیه کرده و توفیق بانوی فاضله را خواستاریم.

نقل از روزنامه شریفه آذرین :

## خاطرات لندن

یا

### مشاهدات « ناهید »

خانم دکتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید » نویسنده دانشمند و شاعره خوش قریحه‌ای است که از راه طبابت و کتاب‌خدمت ذی‌قیمتی بکشور انجام داده است. وی علاوه بر آنکه دندان پزشک حاذقی است و از اینراه بر دردهای گروهی از هموعانش مرحم نهاده نویسنده ماهری نیز بشمار میرود و تا کنون گذشته از انتشار روزنامه ندای زنان کتابهایی هم بنام «التهاب لثه» ، «سیفیلیس دهان» و «زندگانی زن» تألیف و منتشر کرده است که هر کدام بنوبه خود کمک مؤثری بی‌الا بردن سطح فرهنگ عمومی نموده است .

اخیراً نیز که عضویت انجمن سلطنتی بهداشت لندن در آمده و برای تحصیل رشته تخصصی و مشاهدات علمی و فنی سفری بانگلستان نموده کتاب دیگری تألیف و برشته تحریر در آورده است که «خاطرات لندن» نام دارد .

این کتاب چنانکه از نام آن پیداست حاوی خاطراتی است که نویسنده دانشمند در این مسافرت بدست آورده و مطالعه آن از هر جهت برای خواننده مفید و لذت بخش است ما خوانندگان خود را بمطالعه آن توصیه و موفقیت بیشتر مؤلف محترم را از خداوند مسئلت مینمائیم .

نقل از روزنامه شریفه رستاخیز عدل :

مجموعه نفیسی خاطرات لندن

یا

مشاهدات « ناهید »

---

مجموعه نفیسی بنام خاطرات لندن یا مشاهدات « ناهید » شاعره معروف ایران  
و مدیر و نویسنده روزنامه ( ندای زنان ) سرکار علیّه دکتر مریم میر هادی ( عضو  
انجمن سلطنتی بهداشت لندن ) انتشار یافته .

پس از مطالعه آن معلوم گردید که تألیفات سودمند دیگری در قسمت بهداشتی  
از نویسنده محترم که موجب هدایت و تنویر افکار جامعه میباشد منتشر گردیده .  
لذا بوظیفه خود خواندن این قبیل نشریه ها را بدوستان داران فرهنگ و بهداشت  
که سبب مزید اطلاع و بینش خوانندگان خواهد گردید توصیه نموده موفقیت  
این بانوی فاضله را در این خدمت عالی از قادر متعال خواستاریم .



خلاصه‌ای از روزنامه شریفه پرچم خاورمیانه :

## انجمن ادبی « ناهید »

خاطرات ناهید نموداری از فعالیت‌های اجتماعی زنی که

بدون تظاهر و ریا روز و شب مشغول انجام خدمت اجتماعی است

( خانم پرفسور دکتر مریم میرهادی ) برای آنها که اجتماع را در خدمت عنوان تصور میکنند همین کافی است بیشتر از این هم میشود گفت (عضو کنگره‌های بهداشت جهانی) عضو هیئت بهداشت انگلیس تحصیلات خود را در پاریس و لندن انجام داده است این معرفی معمولی ما است درست سبک تذکره دولتشاه سمرقندی است و بدرد آنها که میخواهند خدمت گذاران اجتماع را درست بشناسند نمی‌خورد .

دکتر مریم میرهادی از روزیکه خودش را شناخته احساس کرده است مثل دیگر زنان نیست زنان ما امروز باعث تأسف است ولی باید گفت این باصطلاح‌طرز فکر اروپائی نتوانسته است يك قدم آنها را پیش ببرد بلکه بقهقرا نیز برده است چرا عیب خود را از خود بپوشانیم آیا زنانیکه امروز ادعای تجدد دارند بدانستن زبان خارجی فخر میکنند فرانسس کافکارا را میشناسند و آثار همینکوی را خوانده و بیش از همه اینها (کفن سیاهی) را که آنهمه عشقی از سیاهی او نالیده بود بر تن خود دریده اند قابل مقایسه با زنان (نقاب‌پوش) صدر مشروطیت هستند؟! انصاف‌ما کجاست؟ چه کسی میتواند ادعا کند که هستند و در چنین محیطی که ما خود بهتر از همه کس واقف برفساد و تباهی او هستیم نباید تعجب کنیم که زنی مانند دکتر مریم میرهادی از ده سال پیش دست بنامه‌نگاری زده است با زحمت بازوی خود کتاب چاپ کرده است و برای بیداری زنان و احیاناً هم مردان در اختیار جامعه گذاشته است

گفتم برای بیداری زنان نه آنکه مثل تازه بدوران رسیده هائیکه خیال میکنند سبب همه بدبختی آنها مردانی هستند که از آنها وامانده ترو تیره روز تر هستند در فکر باصطلاح گرفتن حق زن (معلوم نیست از کی ؟) هی فضایل خودشان را سر قلم میبرند .

(روزنامه ندای زنان که دکتر مریم میرهادی) نویسنده و اداره کننده او بود بخوبی نشان میدهد که این زن فداکار در راه انجام این وظیفه مقدس چه تلاش سنگینی کرده است .

افسوس صفحات روزنامه ما اجازه نمی دهد که این مطلب را بیشتر از این کش بدهیم .

دکتر مریم میرهادی دکتر دندانپزشک است در کنگره های بهداشت جهانی همانطور که گفتم عضویت دارد شاعر و نویسنده است منقاد اجتماع است و تنها بانقاد اکتفا نمیکند بلکه عملاً آنچه از دستش برآید در راه اعتلای میهنش انجام میدهد و اکنون با تشکیل انجمن ادبی « ناهید » دین خود را یعنی دینی که هزاران بار پرداخته باز به جامعه میپردازد و بجاست که جامعه مردم ما از این زن (رادمرد) تجلیل کنند . دلم میخواهد شعر شهریار را که دوست دارم، چاشنی این مقاله کنم و قلم را زمین بگذارم .

آبستن عیسای تکامل توئی آخر

پس چاک به پیراهن مریم بزنی زن



نقل از روزنامه شریفه شیپور  
ارگان رسمی سازمان فدائیان شاه و میهن

---

## خاطرات لندن



سرکار علیه بانوی دانشمند دکتر مریم هادی عضو انجمن سلطنتی  
بهداشت لندن

کتاب «خاطرات لندن» جنابعالی را که بنام این جانب مرحمت فرموده بودید  
مشاهده کردم خواندم و بسیار لذت بردم سلیقه مخصوص شما را در تألیف و تدوین آن  
آثار تاریخی و عکسهای جالب از کشور مترقی انگلستان مهد آزادی و بشریت  
تبریک میگویم .

از خداوند بزرگ و مهربان توفیق شما را در بیداری ملت ایران و پرچم‌داری  
عالم نسوان مکتب اولیه تعلیم و تربیت ایرانی مترقی خواهانم .

با خالصانه ترین احترامات

دیرکل سازمان فدائیان شاه و میهن

احمد شارق



## نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان

### خاطرات لندن



کسانی که با مطبوعات سروکار دارند محققاً نام سرکار علیّه بانو د کتر مریم میرهادی را شنیده و بنوشته‌های وی در روزنامه شریفه ندای زنان و تألیفات مشارالیه‌ها آشنائی کامل دارند .

سرکار بانو د کتر مریم میرهادی علاوه بر مقام پزشکی و خدماتی که از طریق طب انجام میدهند در عالم ادبیات مقام ارجمند و شامخی دارند .

آثار قلمی ایشان انسان را به اهمیت و عظمت مقام زن در جامعه متوجه میسازد و اشعار نغز وی بر دلها می‌نشیند .

در این هفته بذل لطفی فرموده يك جلد كتاب « خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید » را بعنوان این روزنامه ارسال فرموده اند .

كتاب مذکور كه حاكي از درج خاطراتی جذاب و دلنشین است محققاً سبب مزید اطلاع خوانندگان میشود و ما امیدواریم این توفیق را بدست آوریم كه قسمت هائی از كتاب مذکور و كتاب زندگانی زن را استنساخ و برای استفاده خوانندگان محترم درج نمائیم .

ضمناً موفقیت بانوی دانشمند د کتر میرهادی را در راه خدمت بشاهنشاه و مملكت از ایزد متعال مسئلت داریم .

## خاطرات لندن

يك جلد از كتاب سودمند « خاطرات لندن » بقلم بانوى دانشمند دكتر مريم ميرهادى مدير روزنامه ندای زنان بدفتر اين جريده رسیده و مورد مطالعه و استفاده است .

اين كتاب كه خاطرات مسافرت نویسنده آن بانگستان است با دقت و سليقه مخصوصی تنظيم و حاوی مطالب و گراورهای مفید و متعدد و جالب است .

دكتر مريم ميرهادى عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و نویسنده روزنامه ندای زنان است و كتاب مزبور مانند ساير تالیفات نویسنده محترمه موجب مزید اطلاع و مورد استفاده خوانندگان آن خواهد بود توفیق ایشان را در خدمات فرهنگی خواهانیم .



## تقریظ و حاشیه‌ای بر « کتاب خاطرات لندن » تألیف

دکتر مریم میر هادی

---

ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور ما بحساب  
نمی‌آمد و نصف قوای عامله مملکت باطل بود. شما خانم‌ها این روز را يك  
روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمایید  
از بیانات رضا شاه کبیر در جشن ۱۷ دی ۱۳۱۴

در حکم رهائی نصف جمعیت ایران از قید و بندهای ملت کش بود که کاملاً در  
انظار تجسم بخشد. اخیراً یکی از ثمره‌های این نهضت بزرگ اجتماعی ایران  
بنام کتاب «خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید» تألیف بانوی فاضله خانم دکتر  
مریم میر هادی مدیر و نویسنده روزنامه ندای زنان بدفتر روزنامه رسید و ما را  
براین داشت از فرصت استفاده نموده در ابتدا یادی از رضاشاه کبیر بنیان‌گذار  
روز آزادی زنان که بر اثر آن نهضت و جنبش این قبیل بانوان دانشمند در  
جامعه ایران بوجود آمده که با انتشار آثار جاودان خود نام زن ایرانی را هم طراز  
دیگر زنان دانشمند جهان قرار داده‌اند بنمائیم و سپس به بحث در فصول و متون این  
کتاب مفید پردازیم :

یکی از خدمات بزرگ اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر که در تاریخ معاصر ایران مقام شامخی را احراز کرده است و برآستی تحولی در اجتماع ایران بوجود آورد و برای آینده کشور اثرات معجز آسایی خواهد داشت اجازه ورود بانوان بامور اجتماعی است.

بانوان ایران که نیمی از افراد این کشور را تشکیل میدهند قبل از اراده و فرمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر از وجودشان هیچگونه استفاده‌ای در اجتماع نمیشد شاهنشاه فقید در روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ طی نطق بلیغی آنان را اجازه ورود باجتماع و کارهای اجتماعی دادند.

از نظر اهمیت این روز تاریخی متن نطق شاهنشاه فقید را که بمناسبت جشن فارغ‌التحصیلان دانشسرای دختران باتفاق علیاحضرت ملکه و والاحضرت شاهپورها و والاحضرت شاهدخت‌ها شرکت فرموده بودند خطاب بفارغ‌التحصیلان دانشسرای دختران ایراد فرموده اند در این فرصت چاپ می‌کنم.

**«بی‌نهایت مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه دانائی و معرفت‌بوضیعت خود آشنا شده و پی‌بحقوق و مزایای خود برده‌اند»**  
**«ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور مابحساب نمی‌آمد و نصف قوای عامله مملکت باطل بود»**

«هیچوقت احصائیه از آنها برداشته نمیشد مثل اینکه زنهایك افراد دیگری بودند و جزء جمعیت ایران بشمار نمی‌آمدند».

«فقط در يك مورد از زنهای احصائیه برداشته میشد و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق مشکل میشد و برای تأمین آذوقه سرشماری میکردند».

«شما خانم‌ها این روز را يك روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید».

« شما خواهران و دختران من تربیت کننده نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که می توانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند ».

« از تجمل و اسراف پرهیزید سادگی را پیشه خود سازید کمک و یارمردها باشید . باقتصاد و صرفه جوئی عادت نمائید و بتمام معنی مفید بحال مملکت باشید »  
در اثر این تحول که در اجتماع ایران بنا براده اعلیحضرت رضاشاه کبیر داده شد امروز در کشور ما صدها بانوان پزشک که در امور پزشکی خدمت میکنند امثال (بانوی فاضله خانم دکتر مریم میرهادی) و آموزگار که پرورش کودکان و نونهالان را بعهدہ دارند و نسل آینده کشور را تربیت میکنند وجود آمدند .

و اما کتاب «خاطرات لندن» تالیف بانوی دانشمند دکتر مریم میرهادی در مقدمه عمیقی که بانو دکتر مریم میرهادی بر کتاب خاطرات لندن که همچنین اثر این نویسنده با اطلاع و فاضل می باشد نبشته یاد آور میشود که :  
در حیات کوتاه پر از هیاهوی من این نخستین مرتبه بود که بزرگترین و مهمترین سعادت نصیبم گردید و آن عبارت از تحصیل در مهد تمدن جهان لندن پایتخت انگلستان بود .

در اجرای این منظور در سایه شاهنشاه محبوب دانش پرور ایران و اجازه از دانشگاه لندن و وزارت فرهنگ در ۱۳۱۴ عازم اروپا گردیدم .

در این مسافرت علاوه بر تحصیل رشته تخصصی و مشاهدات علمی و فنی و درك استفاده از محاضر اساتید علم و دانش و افاده و استفاده از حضور دانشمندان عصر آنچه دیده و کسب نمودم هنوز نادانم زیرا دنیای فضل و کمال غیر از دنیائی است که مردمان بی خبر بآن می نگرند .

نویسنده ارجمند با تألیف و چاپ قسمت های جامع و عمیقی آنطور که باید و شاید کشور انگلستان و مردم آن سامان را بآشناسانیده و معرفی میکند .

در این کتاب قسمت های جالبی زیر عناوین زیر :

خاطراتی از دوران گذشته زندگانی علیاحضرت ملکه الیزابت دوم وشاهدخت مارگریت - پارلمان انگلستان یادنیای دانش - دانشگاه کسفر د - دانشگاه کمبریج - ادبیات انگلستان - مقام زن در اجتماع انگلیسی - نظری بمطبوعات انگلستان - دروازه دریائی انگلیس - پلیس درلندن - موزه بریتانیا - انجمن سلطنتی بهداشت لندن در فولکستون بچاپ رسیده که هر قسمت درخور کمال مطالعه وتدقیق است . خلاصه این اثر کتابی است راهنما و آموزنده با طلب توفیق و پیشرفت برای این نویسنده پرمایه در شماره های آینده قسمت های جالبی از آن را برای اطلاع خوانندگان ارجمند آرام منعکس خواهیم نمود .



## خاطرات لندن

یا

### مشاهدات « ناهید »

---

اخیراً کتاب سودمندی که حاکی از مشاهدات مؤلف از لندن تا تهران و بالغ بر ۲۵۰ صفحه و متضمن ۱۰۷ تصویر بزرگ و کوچک میباشد بآداره روزنامه رسیده است .

این کتاب که با کاغذی مرغوب و چاپی مطلوب بپازار مطبوعات عرضه شده از جمله آثار دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن است .  
دکتر مریم میرهادی علاوه بر تخصص در رشته‌ای که فعلاً مشغول است در بیداری زنان و شعر و شاعری نیز سهم بسزائی دارد .

دکتر میرهادی روزنامه‌ای هم بنام ندای زنان منتشر میکرده ولی فعلاً چندی است که در محاق تعطیل میباشد .

دکتر مریم آثار دیگری نیز تا کنون منتشر کرده که هر يك درخور تمجید و تقدیر میباشد از آنجمله :

التهاب لثه - سیفلیس دهان - زندگانی زن . کتاب خاطرات لندن در حقیقت مجموعه نفیسی از اوضاع سیاسی و فرهنگی انگلستان است در خلال صفحات

این کتاب اشعار دل انگیز دکتر میرهادی بنحو دلپذیری خودنمایی میکند و بر -  
زیبائی کتاب میافزاید .

در صدر کتاب این بیت شعر از دکتر مریم که « ناهید » تخلص دارد جلب  
توجه میکند .

خاطراتی باشدم خاطر نواز و دلنشین

دانه‌ای از خرمن و مشتی زخرواراست این

در ذیل عکس شاهنشاه ایران نیز این ابیات از دکتر مریم چاپ شده است :

عجب نبود که دکتر مریم این بار

بدینسان میکند شیرین زبانی

هر آنکس در ثنای شه سخن گفت

کند مانند مریم در فشانی

فدای شاه ایران جان « ناهید »

که از او یافت این آسوده جانی

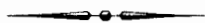
ما توفیق شاعره فاضله و دکتر دانشمند را در وصال بهدفعهای عالی و خدمت

بشاه و میهن از خداوند بزرگ خواستار و ارسال اینگونه کتب سودمند را از طرف

مؤلف محترم همواره امیدواریم .



## «خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید»



اخیراً کتابی بنام «مشاهدات ناهید» اثر دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن» بدفتر روزنامه رسیده است که در آن مقالات مفید و اشعار میهنی و همچنین گراورهای زیبایی از کاخ ها و موزه ها و دانشگاه های انگلستان بچشم میخورد. بانو دکتر مریم میرهادی یکی از شاعرهای حساس و با ذوقی است که اشعار زیبا و دل انگیزی را سروده و آثار گرانبهای دیگری نیز منتشر ساخته است که از هر حیث قابل استفاده است.

بانو دکتر مریم میرهادی در ضمن مدیریت روزنامه «ندای زنان» را بعهدہ دارند یکی از زنان فاضله و دانشمندی هستند که قسمتی از تحصیلات خود را در خارجه با تمام رسانیده و در ضمن سرودن اشعار و نوشتن مقالات مفید و سودمند اخلاقی و اجتماعی بکار طبابت و خدمت اجتماعی خویش مشغول هستند.

در کتاب خاطرات لندن که بانو دکتر مریم میرهادی برشته تحریر کشیده اند مقالات علمی و ادبی و اشعار زیبایی هم دیده میشود که در نوع خود کم نظیر میباشد. کتاب خاطرات لندن با طرز زیبا و تمیزی بچاپ رسیده و گراورهای متعددی بر زیبایی و نفاست آن افزوده است «ناهید» تخلص بانو دکتر مریم میرهادی است که در بیشتر اشعارش بچشم میخورد مابرای نمونه یکی از اشعار زیبای این شاعر خوش قریحه را درج میکنیم.

## شَبِ مَن

نبود چوماه رویت شب من دراز باشد  
تو اگر بسویم آنی در صبح باز باشد  
همه هست فکر و ذکر که سفر کنم بسویت  
بکجا رود دل من که اسیر باز باشد  
بهوای میهنم کوه اگر شده است عه رم  
چکنم که چاره‌ای نیست سخن دراز باشد  
بجز از خدا که باشد که رسد بدرد «ناهید»  
همه دم مرا بدانسوی رخ نیاز باشد

در کتاب خاطرات لندن بانو دکتر مریم میرهادی خلاصه‌ای از بیوگرافی نویسندگان و هنرمندان انگلستان را درج نموده و قطعاتی چند از آثارشان را نیز ترجمه نموده اند بطور کلی کتاب خاطرات لندن کتاب جامع و مفیدی است که دکتر مریم میرهادی «ناهید» تألیف و تدوین نموده‌اند ما موفقیت‌های این بانوی فاضله را که تاکنون کتابهای بسیاری را ترجمه و یا برشته تحریر کشیده‌اند در خدمت با اجتماع و مردم از خداوند بزرگ مسئلت داریم.



نقل از روزنامه شریفه نور ایران

## کتاب ارزنده و مفید

خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

اثر نویسنده دانشمند و فاضل ارجمند سرکار بانو دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و نویسنده روزنامه شریفه «ندای زنان» که ابتدایاً بمثال مبارک شاهنشاه ایران و ملکه ثریا شروع شده و حاکی از روح شاهدوستی و میهن پرستی نویسنده عالیقدر آنست و بعداً مشاهدات خود در لندن و آثار تاریخی و هنری و فرهنگی انگلستان را به تفصیل شرح داده و برای علاقه مندان راهنمای مفید و پرازشی است.

بقرار اطلاع آثار دیگری هم قبلاً از طرف نویسنده این کتاب انتشار یافته که هر يك به نوبه خود ذیقیمت و ارزنده بوده است.

نور ایران - ما توفیق سرکار دکتر میرهادی را در راه خدمت بخلق و تنویر افکار عمومی از خداوند متعال مسئلت مینمائیم.



## نقل از روزنامه شریفه آذربادگان

### کتاب خاطرات لندن

کتاب خاطرات لندن مولود فضل ودانش دکتر مریم میرهادی مدیر روزنامه ندای زنان و رئیس انجمن ادبی «ناهید» است.

چون اکثر جراید ایران راجع بدکتر میرهادی نویسنده و مؤلف و مصنف دانشمند «خاطرات لندن» شرح مفصل و مبسوطی نگاشته اند ما فقط باین قناعت میکنیم که بگوئیم دکتر مریم میرهادی علاوه بر اینکه پزشکی ماهر و نویسنده نامی و شاعری شهیر و باقریحه هستند در راه خدمت به میهن و شاهنشاه عظیم الشان جان نثار و فداکارند.

همانطور که نویسندگان عالی قدر جراید نوشته اند نه فقط باعث فخر زنان بلکه مردان ایران است.

ما موفقیت این بانوی با استعداد دانشمند را در انتشار سایر تألیفات خود یکی پس از دیگری و خدمت بکشور و شاهنشاه از خداوند متعال خواستاریم.

قطعه زیر از شاعره شیرین سخن دکتر مریم میرهادی است که در ۳۷/۳/۷ در انجمن ادبی آذربادگان قرائت و مورد تحسین سخنوران بزرگ قرار گرفته اند.

### آذربادگان

مرکز شیران ایران خاک آذربادگان  
مهد شیران و دلیران خاک آذربادگان  
هست ایران را سرو جان خاک آذربادگان  
هم سر ایران و سامان خاک آذربادگان

مرکز هر عهد و پیمان خاک آذربادگان

دوستدار شاه با جان اهل آذربادگان  
در ره عزّت شتابان اهل آذربادگان  
خضم دشمن یار ایران اهل آذربادگان  
بسته با شه عهد و پیمان اهل آذربادگان

### شاه را هر دم ثناخوان اهل آذربادگان

هر زمان مشهور دوران نام آذربادگان  
از می عشرت لبالب جام آذربادگان  
توسن فخر است دائم رام آذربادگان  
خوش بود چون بخت شه ایام آذربادگان

### زان بود چون روز روشن شام آذربادگان

هست شاهنشاه ایران شاه آذربادگان  
شاه ایران خسرو جمجاه آذربادگان  
گشت نادم دشمن گمراه آذربادگان  
میفزاید دمبدم بر جاه آذربادگان

### جازه «ناهید» است دولخواه آذربادگان



## جاوید باد «ناهید»

نوری که از سعادت مانند ماه تابید  
آنقدر خوش درخشید کان بود به زخورشید  
این نور پر تجلی از خاندان عصمت  
تا بنده در جهان گشت از آسمان توحید  
هر جمعه يك منادی با نام میرهادی  
گوید بیزم توحید با صدق جان بیائید  
«ناهید» خضر راه است قصدش خدا و شاه است  
خوش آنکه نور حق را در محفل ادب دید  
«ناهید» چون روان است در راه دین از اینرو  
گوید همواره آزاد جاوید باد «ناهید»  
روز آدینه ۲۵ بهمن ۳۶ تقدیم انجمن ادبی «ناهید»  
افراسیاب آزاد



از جناب آقای عادل خلعت بری  
مؤسس و موجد انجمن دانشوران ایران  
و سندیکای مطبوعات

## خواهر فاضله گرامی

نماینده اعزامی وزارت فرهنگ به لندن، ناطق و نویسنده و سخنور نامی، شاعر و پزشک شهیر معاصر مؤلف کتاب بهداشت دهان و دندان و مصنف کتاب زندگی زن و مدیر روزنامه «ندای زنان» نایب رئیس اول انجمن ادبی بانوان و نماینده بانوان ایران در کنگره بین المللی زنان جهان، عضو هیئت مدیره سندیکای مطبوعات و نماینده سندیکای دندان پزشکان ایران در کنگره بین المللی پزشکی لندن. بانوی یگانه فرزانه فخر زنان ایران فخر الحاحیه دکتر دانشمند معظم دکتر مریم میرهادی که عمرت دراز و روزگارت پیوسته باخوشی و خرّمی دمساز باد.

از گذارش اقدامات عالیه و تحصیلات فنی و علمی سرکار علیّه در کالج بزرگ انیورسیتیه کمبریج و مطالعات بیماریهای بالینی در رشته فک و دهان و دندان و عصب و مغز در بیمارستانهای مشهور لندن بینهایت خورسند شدم. همه کرسی نشینان انجمن دانشوران و اعضای سندیکای مطبوعات و پزشکان و سخنوران و نویسندگان و شعرای معاصر و جوانان نوپرداز بخصوص دوستان و بستگان از پیشرفتهای موفقیت آمیز علمی سرکار علیّه شاد شده اند.

در انجمن دانشوران و حزب خدا، جمعیت آزادی خلق و جمعیت نگهبانان اسلام، و سایر مجامع پیوسته و کنگره فدائیان شاه و میهن غیاباً از سرکار تجلیل نموده دعای همگی همیشه بدرقه راه شما است.

چکامه

اینجهان بهر ما گلستان است  
چهره رات همچو ماه تابان است

دل یاران همیشه خندان است  
کاشف علم و دانش و هنری

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| تا توانی بز ن بریشه جهل   | عصر علم است و محو نادان است  |
| رهنمای فرشتگان جهان       | هنر و علم نو جوانان است      |
| مادر دهر می دهد امید      | کای عزیزان زمان برهان است    |
| راه تو راه رستگاری شد     | رسم تو رسم نیک مردان است     |
| یاد یاران خود بخیر کنیم   | هر که با فضل مرد میدان است   |
| مام میهن مراد ما بدهد     | دوره مهر نونهالان است        |
| مهر و لطف توای یگانه ادیب | مشتهر همچو عطر کاشان است     |
| یاورت کردگار هر دو جهان   | روشنی بخش قلب وایمان است     |
| باد نامت بدهر جاویدان     | پیروی از طریق نیکان است      |
| هادی و رهنمای نوع بشر     | آورنده کتاب یزدان است        |
| آرزو های مردم دنیا        | در جهان حوری است و غلمان است |
| دفتر روزگار بسته شود      | چون سخن از حدیث جانان است    |
| یاد خلعتبری به خیر کنید   | بی شک از دودمان پاکان است    |
| این چکامه بدکتر دانا      | هدیه دوستان ایران است        |
| مریم میرهادی ای استاد     | نام تو حرف دوستداران است     |
| دائماً شاد و جاودان مانی  | جایگاه تو قلب خوبان است      |
| قام نیکت همیشه ورد زبان   | مشعل تابناک تهران است        |

چشم بر راه بازگشت توئیم

بیقین جمله ناز شست توئیم



بمناسبت روز تاریخی نیمه بهمن ۲۷ در ۱۸ بهمن ۳۶  
جشن باشکوهی بشکرانه سلامتی شاهنشاه محبوب  
در انجمن ادبی « ناهید » برقرار بود اشعار زیر  
از طرف جناب آقای حلاج سروده شد

### مکتب علم

|                           |                        |
|---------------------------|------------------------|
| مکتب علم و هنر گشته کنون  | راستی خانه دکتر مریم   |
| پرزشه دوستی است از ره مهر | همه کاشانه دکتر مریم   |
| چه غم از مردم بیگانه دلا  | شده بیگانه دکتر مریم   |
| گشته دام دل ارباب صفا     | دمبدم دانه دکتر مریم   |
| پرشد از دوستی شاه و وطن   | جام و پیمانه دکتر مریم |
| بنگر در ره نشر آداب       | گام مردانه دکتر مریم   |
| گشته پر نور ز صهبای صفا   | جام مستانه دکتر مریم   |
| گفت حلاج بساعی بنگر       | بزم شاهانه دکتر مریم   |
| جمعه هجدهم بهمن زد        | جوش خمخانه دکتر مریم   |
| بهر تجلیل مقام شاه است    | جشن جانانه دکتر مریم   |
| مهر شاه است و دل پر امید  | شمع و پروانه دکتر مریم |
| بانوان راست همه مرغ خرد   | در پی دانه دکتر مریم   |
| عقل مبهوت شود - گوش دهد   | گر بافسانه دکتر مریم   |
| گوهر مهر شهنشه حلاج       | هست دردانه دکتر مریم   |

چکامه زیر را جناب آقای حلاج  
مدیر محترم روزنامه حلاج  
در جمعه اول فروردین ۱۳۳۷  
در انجمن ادبی «ناهید» سرودند

## نوروز

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| لطف نوروز مرا شاد کند     | جانم از درد غم آزاد کند      |
| وہ کہ آغاز بہار است بہار  | گل و بلبل بہ ہمین است و یسار |
| بزمی آراستہ دارد «ناہید»  | گل نو خواستہ دارد «ناہید»    |
| کرد «ناہید» قیامت اینجا   | کند از شعر حمایت اینجا       |
| ہر سخن گفتمہ دکتر مریم    | بارہا قلب مرا شد مرہم        |
| می و معشوق خیالی است مرا  | دائماً ذکر جمالیست مرا       |
| نظارم سوی جمال معنی است   | چون مرا یاد کمال معنی است    |
| مجلس فضل و ادب جان بخشد   | جان باعضای سخندان بخشد       |
| صحبت دکتر مریم یارا       | سوی شمران بکشاند ما را       |
| ہر کجا مجمع شعر و سخن است | جسم را ہمچو روانی بہ تن است  |
| محفل اُنس بہشت عرفاست     | روشن از آن بصر اہل صفاست     |
| یاد از مکرمت و لطف خداست  | کین مجامع بخوشی یابر جاست    |
| دکتر مریم ما جشنی ساخت    | پرچم فخر بگردون افراخت       |
| خدمت میہن و مدح شہ ما     | ہست منظور دل آگہ ما          |
| بہر تبریک مدیر حلاج       | ہمصددا جملہ نظیر حلاج        |
| وطن و شاہ و خدا در ۵۵ کار | فخر داریم کہ ما راست شعار    |

## مکتب دکتور مریم

---

مکتب مریم ز مکتبها جداست  
ز آنکه فیض مکتبش بی انتهاست  
در شجاعت هم نظیرش نیست نیست  
دکتر و ذریه آل عباسست  
حکمت لقمان و هوش بوعلی  
اندرو بنهفته و اهل زکاست  
در همه ایران و در خاور زمین  
شهره اندر باختر نامش بجاست  
در سخن پروین ثانی در نسب  
وازشرف از خاندان مصطفی است  
بس رئوف و مهربان در دکتري  
همچو جدش صاحب جود و سخاست  
دوست دارد شاهرا چون جان خویش  
بهر شه او را بلب ذکر و دعاست  
این بود اندر جهان راه صواب  
غیر ازین ره بیگمان راه خطاست  
جز خدا و شاه و میهن نیستش  
بر لبای «سرمست» این فیض از خداست

## خاطرات لندن یا مشاهدات «ناهید»

---

من ندیدم چون تو دکتر مریم عیسی دمی  
در حقیقت می ندانم عیسی<sup>۲</sup> یا مریمی؟  
هم طبیبی مهربان و هم ادیبی نکته دان  
عارفانرا همزبانی خستگانرا مرهمی  
خاطرت سرشار هست از خاطرات گونه گون  
چشمه ها از خاطرات لندنت باشد نمی  
نکته هائی دلپذیر از نظم و نثر از بحر فکر  
طبع کردی تا ز طبعت بهره گیرد عالمی  
دامن علم و ادب آوردی از همت بدست  
آری آری دامن گلرا بگیرد شبنمی  
نسخه ای اهدا نمودی بنده را از راه لطف  
تا که باشد بهترین تذکار و نیکو همدمی  
عالم شعرو ادب را دوست میدارد «نقیب»  
نیست در عالم چنین گلزار سبز و خرمی<sup>۳</sup>

## انجمن ادبی «ناهید»



آن انجمنی که تا ابد جاوید است  
در کشور ما انجمن «ناهید» است  
مجدو عظمت در آن هویداست بلی  
این است که اندرخور بس تمجید است  
روشن بود از پرتو آن کشور جم  
پیدا است که رخشنده تر از خورشید است  
هر فرد که کارمند این انجمن است  
در قلب و دلش نشانه امید است  
هر شب که بپا شود چنین انجمنی  
از وجد و سرور بهر ما چون عید است  
«ناهید» بود انجمن آرا آری  
این نکته هماره مورد تأیید است  
هرسو نگرد جمال شه جلوه کند  
رزاقی ما بلی ز اهل دید است



نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان

بیوگرافی دکتر مریم میر هادی متخلص به «ناهید»



ای عکس من بعکس من اندر جهان بمان  
با مهر و دوستی خدا و شه جوان

بیوگرافی دکتر مریم میر هادی در بیشتر از جراید مرکز و شهرستانها  
مندرج شده از آنجمله اخیراً در روزنامه نوای خراسان دیماه ۱۳۳۶ شماره ۲۲۷

که عیناً در ذیل نقل مینماید :

چندی است که اشعاری نغز از دیوان « ناهید » و مطالبی بدیع و جالب از بانو د کتر مریم میرهادی در این روزنامه درج میگردد . برای اینکه خوانندگان محترم آشنائی بیشتری با دانشمند موصوف پیدا کنند از معظم لها تقاضا شد که بیوگرافی مختصری از تحصیلات و خدمات علمی و ادبی خود را مرقوم فرمایند . این تقاضا مورد قبول ایشان قرار گرفت و اینک شرحی را که ذیلاً ملاحظه میفرمائید بقلم مشارالیهها برشته تحریر در آمده است .

امید است این راه وسبک پسندیده‌ای که بانوی دانشمند د کتر میرهادی در پیش گرفته‌اند سر مشق عموم دوشیزگان و بانوان ایران باشد و سعی کنند وجودشان در اجتماع منشاء خدمات مفید و مؤثری باشد . « نوای خراسان »

مختصر بیوگرافی د کتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید » پزشک وزارت فرهنگ و بیمه فرهنگیان ، نویسنده و مدیر روزنامه ندای زنان ، رئیس انجمن ادبی « ناهید » ، عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و کنگره‌های بهداشت جهانی .

پدرم مرحوم سید علی اکبر ( رفعت نظام ) امیر طومان نوه دختری مرحوم حاجی سید علی مجد الاشراف وزیر ناصرالدین شاه از فامیل جلیل القدر میرهادی ( سادات تفرشی ) .

مادرم از فامیل بزرگ بشیرالملک شیرازی .

تولدم در سرزمین ذوق و شعر و ادب شیراز . از اوان طفولیت در تحت توجه و نظر پدر بزرگوار دانشمندم که بچهار زبان خارجی آشنا بود تربیت شده از همان

کود کی بجای زبان مادری پدر عزیز بامن فرانسه تکلم مینمودند از سن پنجسالگی که خاطرات حیات را بخاطر دارم پدرم که سربازی فکور ، اهل علم و ادب و دلش مملو از احساسات میهن پرستی و شاه دوستی و اصالت و سیادت بود نقشه ایران را با خط بسیار زیبای رنگین نوشته ضمن آموختن میفرمود :

« این نقشه وطن تو است فراموش مکن که باو مدیون هستی و باید در قلبت جا داشته باشد »

« سلطان که حافظ استقلال وطن است بحد پرستش دوست بدار و در راه او فداکار باش »

« همیشه بصفات مردانه آراسته و شجاع باش »

بنابر این حس میهن خواهی و شاه دوستی در همان محیط اولیه خانوادگی که در آن زیسته ام در من بوجود آمد .

هفت ساله بودم که از شیراز بطهران آمده در منزل دائی پدرم مرحوم شکوه السلطان میرا شرافتی سکنا گزیدم . مرحوم پدرم مرا بمدرسه آمریکائیها گذاردند .

نه ساله بودم که پدر ارجمندم در حالیکه از خدمت لشکری بخدمت کشوری منتقل شده و حکومت همدان را داشتند دار فانی را وداع و پس از هشت ماه مادر بباتقوای جوانم بایشان ملحق شدند .

در کودکی یتیم و بدون سرپرست ماندم از اینجا زحمات طاقت فرسای زندگی شروع گردید . ولی توجه و نظر حضرت باری تعالی وجد بزرگوار و مهر شاهانه که همیشه شامل حالم بود مرا تقویت ورستگار میساخت .

پس از مدتها سختی و مرارت فراوان که هر یتمی بآن مواجه میشد مرحوم  
عمویم سرهنگ سید ابوالقاسم میرهادی که فضلا میگفتند دیکسیونر متحرك در  
زبان عربی و فرانسه است از شیراز بطهران برای سرپرستی من و دو خواهر و برادرم  
آمدند در سایه كمك و مهر و تشویق عموی عزیزم شب و روز را بتحصيل گذرانیده در  
۱۳۱۰ اولین دوشیزه‌ای بوده که با اشکالات فراوان داوطلب شده باپسرها در دارالمعلمین  
امتحان شعبه ادبی را داده یعنی در مهر ماه رشته علمی را گذرانیده و در شهر یور همان سال  
شعبه ادبی را بانمرات بسیار خوب امتحان داده موفق و پذیرفته گردیدم. عکس و  
بیوگرافی برای تشویق و تأسی سایرین در کلیه جراید پایتخت مندرج شد.

پوشیده نماند که برای تحصیل شعبه ادبی بانهایت زحمت بسر برده یعنی از  
قسمت زندگانی کاسته تا بتوانم حقوق معلمینی که بمنزل برای تدریس میآمدند  
پیردازم.

در اواخر سال ۱۳۱۰ برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه بیاریس رفته دریکی  
از کولج‌های دانشگاه سوربن بنام «کولج فمینن» رشته ادبیات زبان فرانسه را بپایان  
رسانیده قصدم این بود که داخل (سوربن) شده دکترای ادبیات را طی نمایم ولی  
چون برادرم بایران برگشت ناگزیر بااو مراجعت نمودم.

مجدداً رشته تحصیل را ادامه داده باحجاب در ۱۳۱۳ وارد مدرسه عالی طب  
شده راه را برای دیگران باز نمودم. در ۱۳۱۶ تنها دوشیزه‌ای بوده که در بین پسران  
لیسانس و در ۱۳۱۹ دانشگاه تهران را بپایان رسانیده و در ۱۳۲۰ تز دکتر را با درجه  
اعلی تحت عنوان «سیفیلیس دهان» گذرانیدم.

(عکس بابیوگرافی در تمام جراید مندرج شد) از ۱۳۱۵ وارد خدمت وزارت فرهنگ شده زیرا ناگزیر بودم برای تحصیل معاش هم بکار و هم بتحصیل پردازم . در تمام دوران تحصیلی بواسطه قریحه وذوق فطری وفن نویسندگی و شعر که از موهبت الهی است گاه گاهی در جراید مرکز مقالات و یا اشعاری از من درج میشد .

پس از تألیف ( کتاب اورام لثه ) که بسیار مورد قبول عامه قرار گرفت در ۱۳۲۶ موقعیکه وضع عمومی دنیا بی نهایت متشنج و پریشان بود منم برای بدست آوردن حقوق زنان ایران دست بقلم برده روزنامه «ندای زنان» را منتشر ساختم . منظورم طرفداری از حقوق بانوان بود که تا آن زمان آزادی عمل نداشتند باین آرزو وبامید گرفتن حق مسلم طبقه نسوان وراه نمائی زنان بحقوق حقه خویش قیام نموده تنها کمک ویاورم در این مهلکه پرخاطر خدا وجد بزرگوaram وتوجهات شاهنشاه دانش پرور ایران بود .

بااینکه میدانستم گرفتن حقوق سیاسی زنان کاری بس سخت و دشوار است و طرفداران افکار من در اقلیت میباشند بنا بگفته (ژان ژاک روسو) نویسنده وفیلسوف فرانسوی که میگوید :

اکثریت برحق و اقلیت برخطااست . تصمیم گرفتم بوسیله قلم وبیان اکثریتی را که دانسته و ندانسته پی بحقوق شرعی وعرفی زنان ایران نبرده اند بامقصد خویش همراه نموده باین طریق حق خود را بگیرم . **چون حق گرفتنی است .**

این بود که شغل شریف روزنامه نگاری را بر خدمت پزشکی خود اضافه نمودم .

در شماره دوازدهم روزنامه ندای زنان باستناد کلیات قانون اساسی که در دنیای متمدن بهر فرد از افراد اعم از زن یا مرد حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن را داده اند پیشنهاد بدوره پانزدهم مجلس شورای ملی نمودم که این حق مسلم را بر زنان ایران بدهند تصور میکردم همین طور که روزی درهای دانشگاه را بر زنان گشوده باب مجلس را هم ممکن است البته بذری کاشته شد و بزودی ثمره او بدست خواهد آمد ولی بقیه جانم تمام گردید بقدری مواجهه بعذاب و شکنجه های روحی گردیدم که حدی بر آن متصور نبود مکرر در مکرر تهدید و بامرگ دست بگریبان گردیدم بانهایت شهامت و شجاعت شهادت را که شیوه جد بزرگوار است برای خود افتخار دانسته مبارزه مقدسی را که منتج به پیروزی هائی شد ادامه دادم شرح مبسوط را در کتاب ( حیات سیاسی من ) مطالعه خواهید فرمود. همچنین شیرازه زندگی داخلی ام از هم گسیخته روز های بسیار تاریک و حوادث ناگواری را بچشم خود دیدم بارها بر لب پرتگاه نیستی نزدیک بنسرنگون بودم ولی لطف و دست خدا مرا از تمام کشاکشها سربلند ، محفوظ و سلامت و پیروز نگاهداشت بالاخره برای موفقیت کامل ، بدبختی ها و دردها و مشقتهای فراوانی را متحمل شدم .

در ۱۳۳۱ اولین نماینده پزشکان ایران بودم که از طرف سندیکای دندان پزشکان ایران در یازدهمین کنگره دندان پزشکان جهانی که در لندن افتتاح شد شرکت نمودم شرح گزارش کنگره باموفقیت در جراید و مجله دندان پزشکان ایران درج شده است . پس از خاتمه کنگره جراحی فك را در آلفجس هاسپیتال<sup>(۱)</sup> تحصیل

نموده باارمغان علمی به میهن عزیز برگشتم .

در ۱۳۳۴ از طرف وزارت فرهنگ مدت دو سال تحصیلی دردانشگاه پاریس (بیماریهای دهان و دندان) دردانشگاه لندن رشته تخصصی کودکان راتحصیل نمودم .  
در اردیبهشت ۱۳۳۶ بنا بدعوت قبلی در کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن که افتخار عضویت آنرا نیز دارم و در **فولکستون** تشکیل شد شرکت نموده مختصر گذارش انجمن را در خاطرات لندن اشاره کرده ام .

آثارمنتشر شده ام : التهاب لثه ، روزنامه هفتگی ندای زنان ، سیفیلیس دهان ، زندگانی زن ، خاطرات لندن یامشاهدات «ناهید» دیوان «ناهید» است .  
«بهداشت دهان و دندان» « کلیات ناهید» و سرطان فك، که اکنون مشغول تألیف وتدوین آن هستم .

تنها علاقه‌ام دردنیا شاهنشاه محبوب ومیهن عزیز است وبس . هیچ چیز چون نشانه های افتخارات ایران در روحم تأثیر ندارد .

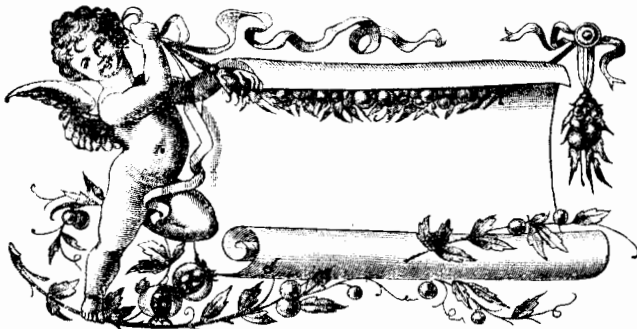
آرزویم اینستکه بتوانم عنصری مفید برای ایران بزرگ بوده دینی که بمعهدہ دارم بپردازم وهرروز خدمتی که شایسته مام میهن است انجام دهم ، وتالیفات خود را یکی بعداز دیگری برای آگاهی هموطنان بطبع رسانم وجود خود را فقط و فقط برای کار وخدمت بهم میهنان عزیز دوست دارم .

بچهار زبان انگلیسی - عربی - فرانسه - ترکی آشنا هستم بایک عمر تحصیل متأثرم که هنوز نادان و همواره از فقر دانش نالانم .

سرگذشت حیاتم اگر بطور مبسوط و مفصل شرح داده شود مثنوی هفتادمن  
کاغذ شود و بیشتر از قسمتهای آن مانند افسانه های کهن یا چون تصاویر گوناگون  
مریم مقدس سرنوشتی بلند و استثنائی است .  
باید گفت :

فسانه ها همه خواب آورد فسانه من  
ز دیده خواب رباید فسانه عجیبی است

دکتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید »



## شاعری

---

کردیم چو پیشه دکتری را  
جستیم علوم سروری را  
رفتیم به کوی دانش آنجا  
دیدیم جلال و برتری را  
در مکتب معرفت بکوشش  
خواندیم دروس شاعری را  
از لطف و مرحام شهنشاه  
آموخت زبان سخن‌وری را  
« ناهید » ترا نبرده از یاد  
وان شیوه مهر گستری را



## لطف خدا

بگذرد بیرخ و زلفت بفرغان روز و شبنم  
باز با مدح و ثنایت شده دمساز لبم  
گر کند کوه چو فرهاد دمامم فریاد  
نه عجب دارم و از ناله خود در عجبم  
هردم از جور فلک سوزم و بیداد جهان  
آتشی در زده بر جان که چنین در تعبم  
دشمن سفله اگر تیغ کشد بر رویم  
نهراسم که بود لطف خدا در عقبم  
تاب دادی دگر ایماه جبین گیسو را  
بی سبب نیست که از عشق تو در تاب و تبم  
جدّ من ختم رُسل هادی کل بشر است  
گر بخواهی که بری راه باصل و نسبم  
گفت «ناهیید» اگر فخر کنم در گیتی  
می برآزد که من از نسل امیر عربم



## سفر

بسیار ستم دیدم هر صبحی و هر شامی  
از زهر لبالب بود گر داد جهان جامی  
درد و غم بی پایان در راه سفر دیدم  
صیاد جهان گسترده در رهگذرم دامی  
از بحر به بر رفتم گشتم همه گیتی را  
(بسیار سفر باید تا پخته شود خامی)  
آن یار جفا گستر زد بر پر و بالم سنگ  
چون مرغ پریدم من از لانه به هر بامی  
طی کرده مرا حل رابس دیده مصائب را  
در راه امید و بیم هر لحظه زدم گامی  
که ناله کنم از چرخ گه از بدی طالع  
دردا که بدرد غم بگذشت چه ایامی  
با اینهمه سختی ها «ناهید» موفق شد  
در سایه رنج و درد پیدا شودش نامی



## هــگـسـ تـو

---

آنشب که بمن دادی آن عکس دل آرا را  
بر دیده خود دادم جا آن گل زیبا را  
آوردم و بگرفتم در قـاب زمرد گون  
بالای سرم شد نصب بین همت والا را  
هردم که نظر کردم حیران شدم اندر آن  
پنهان ز چه رو سازم این نکته پیدا را  
رخسار تو روشن کرد مشکوی سیاه من  
موی تو پریشان ساخت این خاطر شیدا را  
در خواب خوشی رفتم رؤیای خوشی دیدم  
زیبائی عالم گشت ظاهر بنظر ما را  
از لای درختان بود گاهی رخ مه پیدا  
گویا برخ افکندی گیسوی سمن سارا  
« ناهید » کجا پوشد چشم از رخ زیبایت  
هرگز ندهد از دست این عیش مهیا را



## گل و بلبل

در خانه تنهائی من بلبل و رویت گل

آری بفغان آید بیند چو گلی بلبل

با من سرو سّری داشت از مهر مه رویت

دارد نظری گاهی بر بلبل نالان گل

چشم تو و لعل تو بودم بنظر جانا

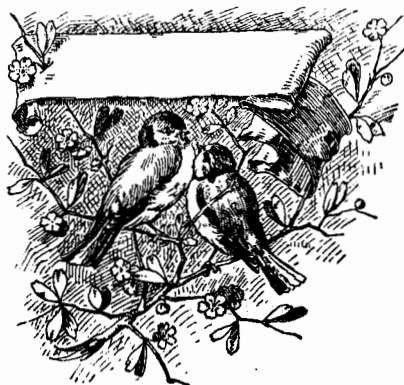
یکباره شدم سرمست زین ساغر و از این مل

تا روز جدا گردد از شام سیه ای مه

ابروت بود خطی در بین گل و سنبل

« ناهید » چو شد پیدا آن روی جهان آرا

بر خاست ز بانگ مرغ در باغ و چمن غلغل



### شب تیره

بودم از ناله دل در تعب و وقت گذشت

همچو مجنون نکشم رو ز چه رو جانب دشت

بهر دردم نه طبیبی و نه درمانی بود

آن شب تار مرا نیز نه پایانی بود

بود دل خسته و جانم ز غم آرام نبود

شکوه ها داشتم از دل که بمن رام نبود

در شب تیره کنم ناله ز بیداد فلک

بال و پر نیست که پرواز کنم همچو ملک

زود تر از افق ای مهر جهان تاب بتاب

گشته ویرانه دل ای گنج بسویم بشتاب

ای خدائی که توئی یار من بسته به بند

رحم کن بردل من اینهمه حسرت میسند

هائفی گفت تو را دادرسی میآید

در پی شادیت از غیب کسی میآید

شکوه از چرخ مکن تا نفسی هست ترا

از چه فریاد کنی دادرسی هست ترا

شمع در بزم به «ناهید» چنین داد نوید

چند سوزی که شبت راست ز پی صبح سپید

## رباعی

---

از همت شاهنشاه ما رسم کهن  
نوگشت و شد ایران همه باغ و گلشن  
وز رأی منیر این شهنشاہ بود  
چشمان مه و مهر بشادی روشن

## ادای دین

---

خوش آنکه رسم جور و جفارا را کنی  
با دوستان خویش زیاری وفا کنی  
در راه شاه و میهن و حق جان نثار کن  
تا دین خویش را بحقیقت ادا کنی  
بیگانگی ز مردم نادان بجو دلا  
تا خویش را بعلم و ادب آشنا کنی  
مهر افکند بجانب ما هر زمان نظر  
ای ماهر و اگر نظری سوی ما کنی  
« ناهید » روشنت شود اندر نظر جهان  
گر چشم سوی خلق، ز روی صفا کنی

## منظره قبل از طلوع صبح تابان در اصفهان

آسمان صاف با ماهتاب ملیح که ناظر سکوت و هادی دل عاشق است جلوه زیبائی بخود گرفته مناظر با شکوه و دلربای بهار را نشان میداد .

باغها و چمنها پر از گلهای رنگارنگ ، بلبلان خوش الحان بر سر شاخسارها می خوانند ، ترانه های دلنواز بهاری که گهواره جنبان نخستین ماه عشق است از هر سو بگوش میرسید واقعاً نقاط طبیعی ایران هر گوشه اش مانند کرشمه زلف یار بر نقطه دیگر مینازد و بردنیای خوبان سلطنت دارد .

این پیش آهنگ صبح اسرار و مکنونات غریبی در دل دارد در زیر همین آسمان که سرپوشی است بر اسرار نهفته انسان هر شب میلیون ها بشر را می بینیم که پاسی از شب را بانتظار صبح امید بسر میبرند .

یکی برای جهانگیری نخفته با سکوت شب مشورت مینماید ، یکی برای حرص و ولع و جاه طلبی ، یکی برای شیطننت و خیانت و دیگری برای کسب علم و دانش .

منهم بامید سیادت و سعادت میهن عزیز و تحصیل علم و دانش و معرفت و خدمت بکشور بزرگ در سایه اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب دانش پرور ایران ناظر این منظره فرح بخش بوده که ناگاه طلوع صبح صادق طلوع نموده و رود خود را بعالمیان اعلام کرد .

## دانش

بکسب علم ، هنگام جوانی  
اگر ناکامی ، از دانش سخن کن  
ز نیروی هنر و از فیض کوشش  
بدامان بهار علم زن دست  
برای سر بلندی تو ایران  
بجو مهر شه ایران که این مهر  
بود گلزار ما روی شهنشاه  
بنازید ای کشاورزان ایران  
خداوندا شهنشاه جوان را  
بسینه آتش عشق شهنشاه  
فدای شاه ایران جان « ناهید »

بکوش از جان و دل تا میتوانی  
کزو یابی بعالم کامرانی  
شود آباد ملک باستانی  
که تا کوته شود دست خزانی  
سزد بذل سر و جان و جوانی  
شود یارت بروز ناتوانی  
کند زان بلبل جان نغمه خوانی  
که هستید از هنر فخر جهانی  
نگهدار از بلای آسمانی  
نهفته است و کند آتش فشانی  
که گوید این سخن از نکته دانی



## عکس نگارنده



در ره شاه بود نقد روانم بگرو  
کشته ام دانه مهر شه و این است درو  
خرمنی کرده ام از مهر شهنشاهی گرد  
من و این خرمن و اندیشه دیگر بدو جو